



مرا پریشب ساعت از شب گذشته بدون هیچ تقصیری تا دیروز بنگساعت از ظهر رفته در نظمه حبس کردند و بخواهم هر چه زیادت در این موضوع بنویسم باید خون روی کاغذ بریزم و چون در این موقع بطوری عصبانی هستم که نزدیک است آتش از منم زبان آتش دوسان نکند اشتند که شرح واقعه را بطوریکه حرارت کونی من ایجاب می نماید بنویسم و در ساده نویسی آن نهایت اهتمام نموده این است که با همین چند سطر ذیل اکتفا نمودم فقط از ذکر این چند کلمه نمی توانم خود داری کنم که من نه از آنها هستم که هر آس هر وقت دلش خواست امر کند که مرا به محبس ببرند و من هم خاموش بنشینم طبع من هر وقت بخواهد در یک قضیه قضاوت نماید آن قضاوت در سر ماسر منسلت منتشر و مقبول عامه میگردد و تا دامت قیامت در افکار عمومی باقی میماند و از این قبیل امتحانات هم داده ام و در افکار عامه از آثار قریبه من هست منتها این

این است که هر دو سال یا سه سال یک مرتبه طبع من اقتدار یک همچو قضاوتی را پیدا میکنند باری اگر تا چند روز دیگر از این بی تقصیر حبس شدن از یکی از مقامات مربوطه بشارت خواست نشود من یک قضاوت منظومی در باره اوضاع امروزه خواهم کرد که برای همین حبس من گران تمام خواهد شد از هیچکس هم نمی ترسم هیچ علاقه هم زندگانی ندارم و هر وقت بخواهند این روح و فانی را از من بگیرند محبت ضعیف من جدا نمائند فقط نمی خواهم کرد در دنیا تنها بشرافتم اهمیت میدهم و بس من چه کرده بودم که مرا حبس کردند در هیچ جای دنیا اقبال مرا مثل اشخاصی که دهر موقع حبس میشوند حبس نمیکند و چون ظاهراً همین حبس من منسرفراقت مند هستند پیش ازین زبانم را در بیان آزاد نمیکند

مشغوم فراهم آمد برای انعام و اکرام نقشه که قبلاً طرح شده بود و آن عبارت از سه سوط کاغذی ملی و چلو کپوری از تشکیل کابینه ملی و محبوب دیگر در تحت ریاست آقای مشیرالدوله بود با یک نشست ماهرانه وسیله صدور حکم توقیف این کابینه را فراهم آوردند تا آزادانه نه توانم نقشه آن ها را بر هم زام و حال آنکه در این تمامت اجابت مجلس یک کلمه از طرف من اظهار نشده بود در ضمن تمجب از اینکه چگونه توانسته اند در مقامات عالی پارلمانی که ریاست آن با شخص مایه آقای مؤمن الملك است چنین ابقاء نموده بنمایند لازم دانستم در این موقع حکم مسکله تصور آقای مسکله فی الملك هنگام مهاجرت مطرح است برای شناساندن مقصرین جنبتی ایام مهاجرت قصبه که در آن او این اشاد کرده بود اکنون نشر بدهم

وقتی بود که انگلیسها بغداد را گرفته بودند و مهاجرین ناقص عقب نشسته بودند و روسها ما کردند به تعقیب ما آمده و از طرق انگلیسها هم نازدیگی خاتمین رسیده بودند آقای مدرس رای دادند که مهاجرین با ایران مراجعت نمایند یعنی تسلیم روسها بشوند فقط خود ایشان با چند نفر از قبیل سید بقوب و غیره و نظام السلطنه بشمانی بروند در این ضمن ها هم ششده مبعده که مدرس و کمپانی خوال دارند که با لامبول رفته با اعمالی مهادت بپندند که آخرت با جهان از ایران مجزا شده و در تصرف عثمانی ها در آید چه که اهالی آن ایالت ترس حرف می زدند و چون وجود بعضی از مهاجرین را منافی با عقد قرار داد میدانستند این بود حکم کردند که ما تسلیم روسها بشویم و خودشان تنها بشمانی بروند همان اوقات بود که سایمان میرزا بی نهایت از مهاجرت دلناک بود و از عملیات و مدرس اظهار نفرت میدود من در همان موقع قصبه ذیل را سرودم

بیک قصیده

بغداد را گرفت جلو آمد انگلیس
اول بزور جنگ دوم با مدبری
آمد شمال و مغرب ایران بچنگ روس
و بران نمود سر بر سر از فرط جگری
کشیم ما مهاجر بد بخت و در بدر
گردون بما نمود نهایت ستمگری
یک سوی نریخ روس رسیده است تا کرد
با آن رسوم وحشی و آئین بربری
یک سوبه خاتمین کشیده است انگلیس
طایفه که دارد آتش آب زوری

ایران درین مهانه نهاد صرف جدال
لی مائده زین مجادله بی بهره وبری
یک دسته زنجیره ایرانستان شدند
در فکر استیفاة ز اوضاع حضری
در دیده چشم روس و بدل کین انگلیس
در سر هوای یاری آلمان ابری
رفتم در برابر دشمن که تا کنیم
ابراز زور مندی و آفتاب قادری
امید مایه باری آلمان او نداشت
جز بزل زر طریق در کر بهر باوری

نوع بشر سلا له قایل و جابری
آروخت از نپاش بجای برادری
جنگ است جنگ خاک اروپا نهنگ است
در زیر یک صحیفه فولاد انگری
ایمانی و قرآنی و روس و انگلیس
بلغار و ترک و روس و اطریش و هنگری
بس بسب و توب جای بجا کرده که مودت
نرسم در رفتن گره از این مدوری
در پای آهن است که عنوان رسم جنگ
باران آتش است که آئین عسگری

چیزی نمانده کین دو بهم در دستدوما
 هر يك نشان شویم بعد پاره پیگیری
 بن دو تیغ پیگر ما او فکاه است
 در سرزمین قصر بسختی و مضطری
 زن رو نظام سلطنت فرماده قوا
 از سر برون نمود خیال کلا نگری
 اقصه آزمود که دشمن هزارها
 از مافزون فرست آکر نیک بشمری
 ای آتاکه دل ایاحت و لیکن نظر نمود
 چنگی بدل نمیزند اکنون دلاوری
 از رزم بس گزاره کشی را اصلاح دید
 بر هر نئی سپس ز مقامات لشکری
 اظهار شد که گشت زهر سو خطر بدید
 جد گن که جان خوبش ز یک سو بدوری
 آن به که پیش خصم به تسلیم رو نمود
 و آن که چشم داشت با لطف دلاوری
 تنها نظام سلطنته را این اجازت
 با جلد تن زهبت ملی و کشوری
 ما آتاکه بر ممالک ترکیه رو کند
 لبیک این اجازه نیست همی بهره گیری
 این زشت ماجرا جو بمن نهز شد بیان
 کشتم ز فرط اندوه و افسوس ستری
 کردم هزار تاله کشیدم هزار آت
 تهرین به بخت کردم و رسم مقدری
 کای ناسزا زمانه بی اعتدال دون
 بر ما جفا گذشت ز حد جفا کری
 این حکم داد گهست که جمعی بود کنند
 زو سوی دوست ما بدومان مجاوری
 ما را گذارند رفیقان ایتم راه
 اینکوله در مخالفت و کشند اسپری
 بگرفته ششدر غم و افکار مهره وار
 در خانه حریف گرفتار ششدری
 از بهر یک تنه من این کلهد فراخ
 کشته جو چشم تنگ انیم از حسدوری

ببجازه من فک زده من شوربخت من
 سر کشته حوادث این دهر سرسری
 چون من به تیره اختری ای مادر سپهر
 دیگر جزای هست آکر مهر مادری
 من یک تنه بسم جهان کر که لازمت
 کامل ترین نمونه از تیره اختری
 سوی کدام خاک توایم پناه برد
 پشت کدام سنگ توان کشت سنگری
 اکنون کجا روم که تیغتم بچنگ خصم
 یا رب تو توبه دهر قضا را ز جباری
 این حکم زور زاده شور مدرس است
 آن به که پیش ازین تمامید مشاوری
 این عنصر کفیف لاجوج سپاه فکر
 آن موری مدرس علم مزوری
 چر بن عماده گهنه غیا پاره شب کلاه
 اشتر قوار خیره تک چهره قنبری
 یا پوش پاره وصله قیا ژنده پیرهن
 آن هپگل تمام قیاس از جنبری
 بر ما شد است این زوضعت زمامدار
 این قائده عیا بسر خاله چادری
 بتگر چه ها کشیدم ازومن که باطنش
 سدبار بد ز راست از این وضع ششری
 اطراف وی گرفته گروهی برای مدخل
 چو نازک در پرسش سواله سامری
 معلوم نیست بهر چه کرده مهاجرت
 بهر وطن نیوده قسم بر مهاجری
 تنها نه او خراب برون آمد از میان
 آنان که کرده اند در این راه زهبری
 دادند هر يك از دگری به ترا مدحان
 در اجنوبی پرسنی و بیکانه پروری
 سندوقهای لبره جاو دوش استران
 اندر عقب مهاجر و انصار چرجری
 دقبالبار های زراز بس دویده اند
 آموخللد خوب همه رسم شاطری
 درویش وار روبه بیابان نهاده اند

قومی برای سب مقام توانگری
 زمین قوم پولگی مار جنگ هم بخواه
 هرگز مجوز جنس دولت منگری
 یک جنگ کرده اند که شد روشفید از ان
 جنگی که کرده اند بهودان خنبری
 ده روز جنگ بود و دوست است رجعت است
 این بدمن آنچه دیدم از اباشان بهادری
 ان جنگ هم نه بهر وطن بدنه پهرین
 یا جنگ بهر زبید و یا جنگ زرگری
 آتقدیر ما بدیم که این روز بدگم است
 بهر جزای ما برس ای روز بدگری
 ای آسمان بیار دین مملکت بلای
 این قوم را خوال ده ای چرخ چنبری
 آه مرا لبنگری کوری ای سپهر
 تهرین من ای شوی ای فاک کری
 این هم نکته می نگذارم که بین ما
 باشد بسی آسان ازین عیبها بری
 آنها همه مهاجر پاکند و صاف قلب
 وجدان جمله پاک تر از پیگر پری
 لیکن همه تاراه نموده زکارها
 از دم همه گرفته و ما برس و قرقری
 خاصه وطن پرست سلیمان کورستی
 یگاست در زمان خود از پاک فلسری
 زمین ها چه بلندی همه از دم نموده اند
 بهر زر این مهاجرت و این مسافری
 یعقوب نام سپید رسوای بد سگال
 آن گس گمن ندیده ام آدم بدان خری
 یک مشت لبره دارد و برگف گرفته است
 با آن قیافه و پر منحوس شادری
 گوید که منگر عمل گمیا کجاست
 اینک مهاجرت عمل گمیا کری
 ابا منم که سرف پی لبلی وطن
 رو کرده اند بدشت جو مجنون عامری
 هرا آنچه پهرشد بمن از زده باوری است
 بسرنجها کشیدم ازین زوه باوری

بقیه این منظومه بعد از در قرن بیستم جابب خواهد شد

بعد از بسته شدن ستونهای فوق العاده این خبر رسیده بواسطه مهم بودن در خانه فوق العاده جابب شد

احضار آقای مشیر الدوله از طرف اعلیحضرت همایونی

امروز صبح آقای مشیر الدوله از طرف اعلیحضرت همایونی برای تکلیف مقام ریاست وزرا احضار شدند
 ما امید داریم که آقای مشیر الدوله امتناع ننموده و انگارند که عناصر مجمع از این موقع استفاده نمایند

مجله ایست علمی، ادبی، اخلاقی.

عجالت، هر پانزده روز یکبار طبع و توزیع میشود.

تک نمره ۸ شاهی. سالیانه: ۱۰ قران.

وجه اشتراك در همه جا و از هر کس پیشکی گرفته میشود.

اداره: خیابان ناصریه، کتابخانه خلیجی.

پروین

۱۶ ذیحجه ۱۳۳۳

طلوع پروین

ای جهان داور یکتا که سمیعی و بصیری
وی پدید آور اشیا که حکیمی و خبیری
تو بر آر نده خورشیدی و به راهی و کیوان
تو خداوند مه و هشتی و زهره و تیری
تو بحکمت سخن آهوز زبان سخن آرا
تو نکارش ده هشکین قلم دست دبیری
شکر و سپاس بی پایان خدایا غراسمه که ما را
توفیق داد تا بتفیک این مجله پرداخته و این خدمت بمعلم
معارف را برعهده گرفته ایم.

مجله (پروین) خوشه ایست از خرمن مطبوعات
عصر جدید که از میان کرد باد حوادث و برقهای خرمن سوز
انقلابات بدست چند تن خوشه چینان صجرای معارف افتاده
و حاصل افتخار آنان را جمع اوری میکند.

مجله (پروین) نه آفتاب است که جهان تمدن را به
نور عالم افروز خود منور سازد و نه هلال که فضی
معارف را در دایره قوس خود فرا گیرد. بل کوچکترین
ستاره ایست که در زیر ابرهای تاریک سیاست و رعد و برق
طوفان مخاطرات از افق مطبوعات ایران طالع شده و از انوار
توجهات دانشمندان و معارف پروران مملکت استنشانه
نموده شهاب وار در رجم شیاطین جهل و غفلت طیران
میکند و در خلال ظلمات شامگاه حیرت بامداد روشن
سعادت را انتظار میرد و دفع سموم جانگزای خزان

را بروایح نسیم روح افزای نو بهاری امید دارد.

مجله (پروین) مجموعه ایست علمی، ادبی،
اخلاقی، و حتی المقدور مساعی خود را در این سه
رشته بکار برده و عقاید و نظریات خود را در این سه
عنوان بشر خواهد داد.

مجله «پروین» در نقل و ترجمه مندرجات کتب و
جراید اروپا چندان اصرار نداشته و سعی خواهد کرد که
حتی الامکان ذخایر افکار و نتایج مطالعات و مترجمه ادب
و دانشمندان ایرانی را بنظر مطالعه آژندگان برساند و
ممکن است مقصود خود را با روشی ساده و بیانی بی بهره
ادا خواهد کرد.

مجله «پروین» چنانکه مشاهده میشود از ترسنت
ظاهر به عاری و تهیدست است و توانش صوری و معنوی
بسیار دارد؛ ولی امیدوار نیز هستیم که بتوفیق و تدبیر
خدای و همت بلند بزرگان معارف خواه رفته رفته دارای
مزایا و محسناتی گردیده و توجهات عمومی را خود جلب
و توا قس امر وزی خود را بر وجه احسن تکمیل
نماید.

کتابخانه اسکندریه

یارفع قهمت از مجاهدین صدر اسلام

از جمله شاهکارهای تاریخ که فقدان آنها هیچ وجه
جبران پذیر نیست یکی کتابخانه اسکندریه است که اینک

یکی از مصنفین معروف میگوید: «یک چنین طرح و بنای مکمل و منظمی برای ترقی و ترویج علوم انسانی هیچوقت در عالم تا آن زمان وجود نداشته و اگر کیفیات آن دوره را در نظر بگیریم خواهیم دید هیچوقت هم شبیه آن تا با امروز فراهم نیامده است.»^۱

این کتابخانه که تاریخ تاسیس آن با ظهور سلسله بطالسه مصر توام بوده تقریباً امحای آن نیز با زوال همان سلسله توام شد یعنی قریب سیصد سال عمر کرد در این مدت مرکز علوم و صنایع عالم شد علماء و فضلاء و فلاسفه از هر طبقه و از هر ملت در این نقطه جمع میشدند و در این مدت اشخاص بزرگ تاریخی در هر رشته از علوم تربیت کرد از آن جمله اقلیدس پدر هندسه، ارشمیس و جمعی دیگر از این قبیل که ذکر آنها باعث تطویل کلام خواهد شد.

در ۴۸ سال قبل از مسیح زمانیکه قیصر روم جولوس اسکندریه را محاصره کرده بود این کتابخانه بتقیده بعضی عمدا و بتقیده جمعی من غیر عمد آتش گرفت بکلی سوخت و یک توده خاکستر گشت (۲)

ولی طولی نکشید محل دیگری که سابقاً هم مقدار زیادی در آن محل کتاب جمع شده بود مورد توجه علماء گردید آن محل عبارت بود از کتابخانه معبد سراسیس Serapis این کتابخانه «کوچک» در زمان کلیوپترا Cleopatra یعنی بعد از سوخته شدن کتابخانه فوق الذکر در تقو نازه گرفت و مقدار دوست هزار جلد دیگر که مارك انطونی Mark Antony امپراطور روم بملکه مصر هدیه کرده بود بانها ضمیمه گشت که عده این کتابها را تا چهارصد هزار جلد تخمین کرده اند.

کلی از میان رفته، اثری از آثار آن باقی نیست، این کتابخانه معظم عالم که یک وقتی مرکز علوم دنیا بوده و در دوره حیاتش از اطراف و اقطار عالم علماء و فضلاء، فلاسفه را جذب میکرد و تا چهارده هزار عالم را در شوطه خود جا میداده (۱) بسعی و کوشش بطلمیوس سلسله سلاطین بطالسه، مصر تقریباً ۳۲۰ سال قبل از مسیح بنا شد و در زمان بطلمیوس دوم وسعت پیدا کرده، موزه و رصد خانه و باغ وحش و شعبه نبات و حیوان شناسی نیز بر آن ضمیمه گشت مقصود مؤسسان کتابخانه این بود: ۱. دوام و بقاء علوم و صنایع موجوده آن روز، ۲. وسعت و ترقی آنها ۳. شروع و انتشار آنها (۲).

برای دوام و بقاء علوم در آن زمان بچاره جمع آوری و حفظ کتب ندیدند بنا بر این حکم شد مدیر کتابخانه در هر جای عالم کتاب در هر فن یافت بشود بهرقیمت که باشد اکتساب کرده در کتابخانه دولتی بگذارند بکدام منشی مخصوص تعیین نمودند کهجا کتاب شخصی پیدا نمایند و صاحبان آنها بیل بفروش نداشته باشند از روی آنها استنساخ کرده برای موزه تهیه نمایند علاوه هر کس از اطراف بشهر اسکندریه ورود میکرد اگر کتاب همراه داشته فوری عمال دولتی او را گرفته استنساخ نموده اصل کتاب را در موزه نهاده یک سواد از آن را بصاحب کتاب میدادند و به تمام اطراف عالم آدمهای مخصوص روانه داشته تا کتب سایر ملل را نیز جمع آوری نمایند این بود که در مدت خیلی کمی کتابخانه اسکندریه دارای هفتصد هزار جلد کتاب شد که در آن دوره هیچیک از سلاطین عالم رامیسر نبود (۳).

1.—Draper's Intellectual Development of Europe P. 190

2.—Gibbon's decline and Fall of the Roman Empire P. 131 Vols 3

1.—Steel's General History P. 155

2.—Draper's Conflict between Religion and Science P. 19

3.—Martyrdom of Man, by N. Reade

حالا قسمت عمده تحقیقات ما در این مقاله راجع
 باین کتابخانه خواهد بود چه که خانمه و آخر کتاب
 خانه اولی را که تا اندازه بزرگتر و مفصل تر از این یکی بوده دانستیم
 یا بدست خود مصریه یا بدست قشون روم آتش
 گرفت اما این کتابخانه یعنی سرپیس بدست کی‌ها
 محو شد عقاید در این باب مختلف است .

اغلب مورخین اروپائی نسبت سوزاندن این کتابخانه
 را بعمرو عاص بدهند که بحکم عمر عمل کرده است
 و تمام خزائن کتب اسکندریه را در میان چهار هزار
 حمام تقسیم کرد و هر یک قسمت خود را برای مدت ششماه
 بجای سوخت سوزانیدند .

این روایت را از قول ابوالفرج ملتی که یکی از
 مورخین قرن ۱۳ هجری بمسیحی باقرن هفتم هجری است، نقل
 میکنند این شخص در اواخر قرن ۱۳ هجری کتابی موسوم
 بتاریخ مختصر الدول تالیف کرده است و در آن کتاب
 در باب سوزاندن کتابخانه اسکندریه تقریباً چنین میگوید
 زمانیکه قشون اسلام مصر را فتح کردند سر کرده قشون
 اسلام عمرو عاص بود یحیی نامی در آنوقت در اسکندریه
 اقامت داشت و از علماء و فضلاء محسوب میشده با عمرو عاص
 طرح الفت ریخت همینکه یحیی میل عمرو عاص را بخود احساس
 کرد روزی بعمرو عاص چنین گفت اینک شما بتمام اطراف
 مملکت مصر غلبه کردید و هر چه هست از برای شماست
 ولی یک خزینة دیگری است که آن برای شما فایده ندارد
 ولی ما از آن میتوانیم استفاده کنیم و بسیار بان محتاجیم
 عمرو عاص پرسید آن چه چیز است که شما بان محتاج هستید
 گفت کتب حکمتی است که در خزاین مملکت است
 عمرو عاص جواب داد این چیزی نیست که برای من
 ممکن باشد برای آن حکمی بکنم مگر بعد از اجازه
 خلیفه . عمرو عاص در راپورت خود اسم هم از کتابخانه
 برد و درخواست یحیی را هم اشاره کرد .

از عمر جواب این طور رسید « اما کتبی که ذکر کردی

اگر مطاب آنها مطابق است باقرآن پس قرآن برای ما
 کافی است اگر مخالفت دارد باقرآن احتیاج بانها نداریم
 و با اعدام آن ها اقدام کنید» پس شروع کرد عمرو عاص
 در تفرقه کتب بر حمامهای اسکندریه و در تونها مدت شش
 ماه سوزانیدند (۱)

این بود مبدع این روایت که تقریباً شش صد سال بعد
 از فتح اسکندریه بدست قشون اسلام بکنتر نصرانی نوشته
 است حالا این مورخ از کجا این روایت را بدست آورده و از کی
 شنیده یا نقل قول کرده تا حال معلوم نشده است

(۲) ابوالفرج در سال یکهزار و دوست و شش مسیحی
 در ملتیا Malatia که یکی از شهرهای ارمنستان است
 از یک والدین یهودی متولد شده که در آن وقت از زمان
 فتح اسکندریه بدست قشون اسلام تقریباً شش صد سال
 گذشته بود و قبل از این مورخ چندین مورخ اسلامی
 و عیسوی در باب فتح اسکندریه نوشته اند ولی هیچیک اشاره باین
 واقعه نکرده است. معروفترین این ها ایوب طیکوس Eutychius
 و Elmacin از مورخین مسیحی و ابوالفدا از مورخین
 اسلامی است .

همین روایت و خبر ابوالفرج را مورخین بعد، با کوه
 پیش دخل و تصرف در آن، نقل و قول کرده اند و
 شکلی که امروز آن عبارت گرفته از این قرار
 است : شهر اسکندریه بعد از یکسال محاصره بالاخره
 تسلیم قشون اسلام شد عمرو عاص وقتیکه راپورت اعمال
 خود را برای عمر مینوشت اسمی هم از کتابخانه بزرگ
 اسکندریه برد و سؤال کرد بان کتابها چه بکنند عمر
 در جواب نوشت «اگر این کتابها موافق است باقرآن
 پس برای ما بی فایده است و اگر مخالف است پس بودن آن
 ها خطا است در هر دو صورت باید آنها محو شوند .

۱ - تاریخ تمدن الاسلام جلد ۳ صفحه ۴۲
 2. - Harmsworth's Encycloepadia P. 29

بنا بر این این کتاب هادریان چهار هزار حمامهای اسکندریه تقسیم شدند هر کدام مدت شش ماه در عوض سوخت سوزانیدند . (۱)

این هم خاتمه کتابخانه سرایوم است که از قول ابوالفرج ملتی بدست رسیده است حالا باید دید قول ابوالفرج تا چه اندازه دارای حقیقت است و آنهاییکه کور کورانها از ابوالفرج پیروی کرده و قول او را سند قرار داده اند تا چه درجه محل اعتماد اند پس در این صورت لازم است که ما تاریخ قبل از زمان فتح اسکندریه را بدست قشون اعراب که در سال شصت و چهل و یک مسیحی یا یست و یک هجری واقع گردید از نظر بکناریم مخصوصا شهوت و رغبتی را که علمای مذهب مسیح بمحو کتب مصری و یونانی و غیره داشتند با کتابخانه سرایس Serapis چه معامله کردند آیا چیزی از خرابی و مهو کتب قدیمه در اسکندریه باقی گذارده بودند که بعد از آنها اعراب آنها را محو و نابود نمایند؟ یا اینکه زحمت این کار را از گردن اعراب برداشته (۲) و خود فاعل این جنایت تاریخی محسوب میشوند؟

آنچه تاریخ بما نشان می دهد همینکه مسیحیان در اوایل ماء چهارم قدرت و نفوذشان را در حکومت روم استوار نمودند سلاطین و قیصره را در تحت اطاعت اوامر خود در آوردند بول کاری که شروع کردند اعدام علماء و فلاسفه و محو و سوزاندن کتب فلسفی و علوم بوده (۳) و این اقدام طوری اهالی ممالک روم را بوحشت انداخته بود که مردم از ترس جان خود و خانوادهشان کتابخانههای خود را

- 1.—Myer's général History P. 397.
- 2.— Schmitz History of the Middle Ages P. 138
- 3.— Drapers Intellectual Developement of Europe P. 312

آتش زده نابود میکردند که مبادا وجود آنها اسباب فتنی خودشان بشود.

در این اقسام حکم اعدام چقدر اشخاص از علماء و عقلا و فضلا و فلاسفه از مجمع روحانیان صادر شد یا اینکه چه مقدار کتب در این میانه طعمه آتش جهالت شد . باشد؛ چونکه داخل در آنها از دایره این مقاله خارج است و بحث ما فقط راجع است بکتابخانه دوم اسکندریه یعنی سرایس . در اواخر ماء چهارم (۳۹۰) که قدرت و نفوذ علمای روحانی کلیسیا با علا درجه رسیده بود و مثل طیودوسیوس Theodosius امپراطوری در روم سلطنت میکرد و مانند طیوفلوس Theophilus رئیس و کشیش بزرگ برای مهر و اسکندریه منسوب شده بود که عمر کتابخانه خاتمه یافت تفصیل این واقعه را جان ویلیام در پیر John Welleom Draper چنین بیان میکند همینکه حکم خرابی معبد سرایس از طرف امپراطور صادر شد طیوفلوس بایک عزم ثابت برای خرابی این معبد که در آن روز بهترین و قشنگترین بناهای عالم بود اقدام نمود اول از کتابخانه شروع کرد طولی نکشید کتابخانه بان بزرگی را چپاول و غارت نمودند بعد دست بخرابی معبد نهادند و این یادگار هفتصد ساله را با خاک یکسان کردند [۱] بعد از یست سال که ازین واقعه گذشته بود سیاحان محل کتابخانه را تماشا کرده برای فقدان کتابها افسوس میخوردند و این همان کتابخانه است که نسبت سوزاندن آرا بعمر و عاص بحکم عمر میدهند در صورنیکه در این واقعه بکلی پایمال و از میان رفته بود بعد از آنکه از سوزاندن کتابخانه سرایس فراغت حاصل کردند چند سالی طول نکشید یک مجمع بزرگ روحانی در کارتاژ Carthage منعقد شد (۴۰۰ سال بعد از مسیح) انضاء آن انجمن قطع کردند خواندن و تدریس کتب فلسفی یونانی و غیره را

1.— Drapers Intellectual Developement of Europe P. 320

زنگی میگردند و وقتیکه باهمان جوستنیاں دولت ایران
فتحانه معاهده صلح رامی بست یکی از مواد پیشنهادیه دولت
ایران این بود که علماء و فلاسفه در ممالک دولت امپراطوری
روم دارای امنیت باشند (۱)

اینست که از برکت اقدامات روحانیون کلیسای مسیح
در عرض دو بیست سال واندی تمام کتب فلسفی و علمی و
صنعتی و غیره بکلی از میان رفت و علماء و فضلا و فلاسفه در
تحت تضييق و فشار کلیسا از مذهب علم و تمدن (اسکندریه) فراری
و باطراف پراکنده شدند و مقام این ها ر
جمعی سیاه پوش منتصب از همه جا بی خبر گرفت که تاریخ
حیاتشان در تاریخ عالم یثک لکه بزرگی است.

از آنچه در فوق گذشت بخوبی معین میشود که در زمان
فتح اسکندریه بدست قشون اسلام کتاب خانه و کتابی در
میان باقی نمانده بود که مسلمین بسوزانند و هر چه بود
نبود دیگران قبل از رسیدن اعراب سوزانده و گذشته بودند
و نمانده بود مگر مشتی کتب مذهبی و در سالهای پدران
روحانی که با آنها هم مسلمین کاری نداشتند و در اینکه در صدر
اسلام مجاهدین اسلامی میل مقررط بمحو کتب سایر مال
داشته و تا اندازه زیادی هم دست و دامنشان باین مشوایت
آلوده است شبهه نیست ؛ ولی نسبت سوزاندن کتابخانه اسکندریه
و بمصر عاص بحکم عمر و تهمت صرف و افترای محض است .
محمود پهلوی

1.— The Seventh Great Oriental Monar-
chy, by Rawlinson



مسیحیان بکلی ترك نمایند چونکه خواندن این کتب اخلاق
مسیحیان را فاسد میکند (۱)

در سال چهار صد پانزدهم خیاشیا Hypatia آخرین نماینده
فلاسفه قدیم که چندین هزار کس دریای میز نطق او حاضر
میشدند در روز روشن بحکم سن نیریل St. Cyril
پروانش از عراده پائین کشیده بدترین عذاب کشتند بعد قطعه قطعه
کرده گوشت را از استخوان جدا کرده در آتش انداخته
سوزانیدند (۲)

این است که با خاتمه کار خیاشیا رشته های فلسفی
و علمی و صنعتی نیز در اسکندریه خاتمه یافت دیگر کسی
جرات تحصیل و یا وسیله تدریس رانداشت و هر کس مجبور
از بیروی کلیسا بود و جز تسلیم چاره دیگر نداشت و امپراطور
های این زمان اغلب حکم صادر میکردند هر کس با آرای
علمای روحانی مخالفت کند از تمام حقوق بشری و مدنی
مسلوب و خود او نیز نفی بلد خواهد شد و در مصر مخصوصا
زمینه برای این گونه احکام مساعدتر بود زیرا که نفوذ
روحانیون در مصر پیش از سایر جاها بوده و خراییشان هم
بیشتر شد.

ضربت اخیری را هم (یعنی تازمان قبل از ظهور اسلام
بعلم و فلسفه) ژوستنیاں Justnian امپراطور زد که
در سال ۵۲۹ بحکم او تمام مدارس که در آن ها علوم و فلسفه
یونانی تدریس میشد بسته شد (۳)

و علماء و فلاسفه پیش از پیش دچار شکنجه و آزار
شدند جمعی هم در زمان انوشیروان عادل که با جوستنیاں معاصر
بود بایران پناه آوردند و در دربار آن شاهنشاه عظیم الشان که
خود در فلسفه یونانی اطلاع کامل داشت مدتها در کمال آسایش

1.— Bucklé's Life by Grand Allen P. 7
2.— Drapers Conflict Between Religion and
Science P. 55

(۳) در این تاریخ کار مصر از این بابت تمام شده بود
حکم جوستنیاں در باره آن بابتخت یونان بود

وسایل موفقیت در میدان

زندگی

- عزم و اراده -

رجال با عزم و جرئت اغلب موفق میشوند در صورتیکه مردمان متردد و با احتیاط کمتر روی موفقیت را می بینند.

(کرسس پادشاه ایران)

هرو دوت ، کتاب ۷ ، بند ۵۰)

مقدمه

در ساحت وسیع جهان احدی یافت نمیشود بحال حاضر خود قناعت و اکتفا نماید و از وضع موجوده خویش راضی باشد .. آرزوی ترقی و برتری ، حس تعالی کامل لازمه طبیعت انسان است . بهر صنف و طبقه که ما یوب باشیم آرزوی رسیدن بمقام عالیتر ربهبودی دادن سعادت زندگی همیشه در خاطرها پرورش می یابد و به همین جهت است که انسانرا « زاده آمال » میخوانند ؛ آیا نمی بینید که متعلم و شاگرد همواره میخواهند علم و استاد بشوند یا ملاحظه نمی کنید که دهقان بارزوی ملک و ارباب ، شدن مرئوس بامل ریاست و تا بین بحسرت صاحب منصبی عمر میگذرانند ؟

حس ترقی و تعالی همانا از قوانین ^{صحنه} طبیعت است ؛ در تمام هیئت های اجتماعی نفوذ خود را بخشیده و می غشد ؛ بقای نوع بشر بر همین اساس استوار گشته و هیات اجتماعی با فقدان این حس صورت پذیر نیست .

آرزوی ترقی و تکامل ، حس تعالی و برتری اگر راهزاد انسان مخمر نبودی یا حد و اتمهائی داشت دنیا قبرستان خاموش و مرده تبدیل یافتی. زیرا آرزو و احساس

فوق با معنی امید توأم است و حاجت تبه کار ندارد که گسسته شدن رشته امید مرگ و زندگی را در نظر یکسان می سازد .

بنا بر این کسی که دارای این حس نیست یا خویشتن را از آن محروم میسازد در واقع از مقام انسانیت بدرجه حیوانیت تنزل میکند ولی موضوع طرف توجه این است که با وجود عمومیت این آرزو و آمال و با آنکه همگان در تحت نفوذ و استیلای این حس هستند چطور میشود شماره کسانی که بارزوی های خود میسرند و در امور زندگی احراز کامیابی می نمایند نسبت بدیگران خیلی کمتر است ؟

در اروپا این مسئله مثل سایر مسائل اجتماعی جالب دقت علمای فن اجتماع شده و با تتبعات زیاد و تدقیقات و محاکماتی که مبتنی بتجارب احوال افراد بوده نتایج صحیح و طرف اعتمادی کشف کرده اند .

اساس تدقیقاتی که در این موضوع بعمل آمده همانا مطالعه تراجم احوال و تحلیل صفات و خصایص اشخاصی بوده است که در میدان مبارزه حیات گوی سبقت رفته اند و در اقدامات و مقاصد خویش با شاهد موفقیت هم آغوش هستند

البته هر کس میان دوستان خود یکی دو نفر را می شناسد که جنبه تسلط و تحکمی داشته در فعالیت و کار روانی دارای تفوق اند و بهر کاری که دست می زند موفق می شوند اموری را که دیگران جرئت نزدیک شدن بانها را ندارند بعهده گرفته از پیش میبرند و بالجمله يك جوهر فوق العاده دارند که مایه تعجب و تحسین دیگران میشوند . و بر عکس اشخاصی هم هستند که با وجود علم و متانت اخلاقی خود در امور شخصی و در مسائل اجتماعی دست و پا ندارند همیشه در جاده اعتدال قدم میزنند و جریزه برتری یافتن را نداشته بکارهای سخت نمی پردازند ، آنگاه این اشخاص و عناصر که همیشه يك جان

که در خاور زمین باید این امر داده بشود مخالف حقیقت اسلام است و همین سوء تفسیری که در مورد احکام اسلامی نموده اند یکی از علل مخفی انحطاط معنوی و اخلاقی مسلمین شمرده میشود.

یکی از مستشرقین با اطلاع در ضمن تعداد علل تمدنی و انحطاط ممالک اسلامی میگوید: «اگرچه تأثیرات وقایع مهمه سیاسی از قبیل استیلای مغول و غیره در فراموش ساختن وسایل و علل تنزل مسلمین جای انگار ندارد اما پاره جهات محقیقه اخلاقی و مذهبی نیز وجود دارد که اگر درست در آنها تدقیق شود آشکار خواهد شد که تأثیر مبشوم آنها بیشتر از استیلا و تسلط بیگانگان بوده و عمومیت داشتن اعتقاد بقضا و قدر نیز یکی از همان علل وجهاتی است که ملل اسلامی را از تمقیب و پیمایش مدارج تمدن و ترقی باز داشته است زیرا بعقیده ایشان کلیه واقعات عالم کون و فساد پیش از وقت در ^{لیک} محفوظ بود و انسان جز پیروی قضا و قدر تکلیفی نداشته و اگر هم صدمه و آسیبی بدین و آئین ایشان وارد آید میگویند صاحب شریعت حفظ شریعت خویش را خواهد نمود» و در نائی علمای فن اجتماع استعداد خارق العاده رجال تاریخی را مثل سایر خصایل اخلاقی قابل اکتساب و تکامل میدانند.

علمای فوق الذکر از طرفی احوال روحیه خصال و اوصاف رجال بزرگ در ردیف پتر کبیر فر در بک و اشکتون ناپلئون و غیره را و از طرف دیگر احوال و خصال اشخاصی از قبیل ناطقین، خطباء و کلا سرمایه داران، لیدر های سیاسی، و غیر ایشان را که در طبقات عامه دارای نفوذ و تسلط هستند تدقیق و تتبع نموده قواعدی استخراج کرده اند و آن قواعد را اولاً با تأثیرات نرادی، اقلیمی و اجتماعی، و ثانیاً با قواعد علم تربیت و تعلیم (پداگوژی)

میکذارند و در دایره محدود محصور میمانند به سهوات کشف میشود اما در موضوع اشخاص درجه اول که ذکر نمودیم غالباً از حد صحت خارج می گردند زیرا نهاجم حرص و امل فعالیت و حسن برتری و تسلط مثل امواج دریا در قلوب ایشان جوش و خروش مینماید و آینده آنها را پیوسته بتحول و انقلاب می آورد.

همه آگاهید که در هر عصر و زمانی اشخاص باجرائت و قوی دل یافت شده اند که در اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره خود شان نفوذ کاملی احراز کرده اند.

و شاید در غالب اوقات محیط اجتماعی زمان خویش را تغییر داده اند حالیه نیز همه روزه می شنویم که نام این قبیل رجال بر افواه است و فقدان آنها با اوضاع حاضره مورد تاسف و تلهف است. اما هیچ فکر کرده اید وسایل موفقیت این اشخاص چه بوده و علت آنکه دیگران بی بهره می مانند چیست؟ خیال می کنید آنانکه کامیاب شده اند اسرار عالم طبیعت و معنای آنرا کشف و حل نموده عنان مقدرات آنرا بدست گرفته اند؟

چنانچه این سؤال از علماء و متفکرین ایران میشد بی درنگ پاسخ میگفتند که اولاً مقدرات انسان تابع قضا و قدر است. استعداد، کفایت و ذکاوت باعث آن نیستند که خارج از حدود تقدیر بتوان موفقیتی یافت و ثانیاً استعداد و لیاقتی که از پاره مردم بظهور رسیده فطری و ارثی بوده اکتسابی نیست که بسی و کوشش حاصل آید.

اما در اروپا علمای فن اجتماع بطرز دیگر جواب این موضوع را میدهند. نخست آنکه معنی و مفهومی را که اهلی مشرق زمین بقضا و قدر اسناد مینمایند ایشان معترف نیستند. مسئله قضا و قدر رویه و طریقه که در خصوص نفوذ تقدیر شیوع دارد Fatalisme اگر چه در مذهب اسلام مطرح مباحثات طولانی شده ولی معنایی

مور و امیر تیمور

حکایت کوچک

امیر تیمور گرگانی، از اسب پیاده شد؛ خود را لنگ لنگان بکوشه خرابه کشید. بارانی تازه باریده؛ قطره های در خاک آمیخته، روی زمین غلط خورده و عقده های پراکنده بسته بود. مورچه کوچک، دانه بزرگی را بسوی دیوار میکشید.

تیمور لنگ، جلو اسب را بقاش زین بر گردانیده روی سنگی نشست. اسب وی خیلی خسته و خیس عرق شده بود. دست و پای خود را پیش و پس گذاشته خرگونی کرد و سر خود را پایین آورده؛ خال دستش را میخارید. تیمور، جنگ دیروز را فکر میکرد. مورچه بن دیوار رسیده بود. دانه را گذاشته؛ اطراف را گردیده و برگشت و دانه را برداشته بالا میبرد.

وقایع دیروز، خاطر تیمور را باز مشغول کرد. اوف.. جنگ دیروز چقدر شدت و چقدر هشت داشت!.. از روزی که تیمور، پاهای رکاب گذاشته بود؛ جنگی چنان خونین و دهشتناک ندیده بود.

دانه از دهان مورچه افتاد. افتادن دانه رشته خیالات تیمور را بریده بود. مورچه پایین آمد و دانه را دوباره برداشت. تیمور، باز مستغرق خویا شد؛ دیروز این وقتها هنوز جنگ شروع نشده بود. اغلبی از بهادران، سر اسب خمیازه ها میکشیدند؛ فقط تیمور جست و چالاک و امیدوار بود که طالع حرب بروی وی خواهد خندید. تیمور بدبخت از سر نوشت خود بیخبر بود.

* * *

دانه، دوباره، از دهان مورچه افتاده او به تعقیبش میرفت مورچه دیگری تصادفش کرده؛ سر بسر همدیگر

تطبیق نموده و از روی همان زمینه و اساس دستوری برای موفقیت در زندگانی ترتیب داده اند و بالجمله در سایه توسعه کشفیات و تجاربی که در آن موضوع حاصل شده علم جدیدی بنام « تربیت انسانی La culture Humaine بر صفحات بشری علاوه گشته است.

موضوع مقصودی که از این علم و دانش بدین منظور دارند همان تکمیل قوای جسمانی و عقلانی انسان است و بعبارة اخرین تهیه کردن انسان کاملی که بتواند در میدان ^{مبارزه} بقا موجودیت خویش را حفظ نماید. مباحث این علم بدو رشته منقسم میشود اول وسایل تکمیل قوای جسمانی از قبیل حفظ الصحه طرز تابس تغذی تاثیرات مسکن و آب و هوا، ورزش بدنی، اصول احتراز از امراض، انتخاب کار و شغل متناسب مزاج و غیره که بدون شك در اخلاق انسان و باطنی در امور زندگانی و معیشت دخالت کلی دارند. مبحث دوم وسایط تربیت قوای عقلانی و معنوی مانند عزم و اراده، استقامت، ثبات، فصاحت، و بلاغت بیان، قوه جذب قلوب، مجلس آرائی، جرئت، تشویق و محبت مردم دارایی، قناعت، شجاعت، ذکاوت، و غیر آن راجع است.

وما از کلیه این وسایل و وسایطی که هر کدام محتاج تنصیل مخصوص است تنها عزم و اراده که کلید موفقیت در زندگانی میدانیم انتخاب نموده نتیجه مطالعات و نیابت خود ما را در این موضوع شرح میدهم.

ح. کاظم زاده



دادند . سیاهای مخصوص شان ، لختی حرکت نمود ، پس ؛ هر يك راه خویش در پیش گرفتند . تیمور باز مشغول خولبای خود شد . او در آغاز جنگ ، باچه امید واری ها ، صف آرائی میکرد ؛ جریان حرب چقدر ذوق آور و هوسپرور بود ؟ . . . اسبها میخروشید . گردو غبار برخواسته بود ، شمشیرها در آن میان میسرخشید . آنها که يك ساعت قبل ، از سردی خون و سستی اعصاب ، پشت هم خمیازه ها میکشیدند ؛ حالا سرگرم بودند ، حرارت داشتند ؛ میزدند میراندند ، میریدند میدربدند ، میکشند ، میبستند . . .

باز ؛ دانه از دهان مورچه افتاد . مورچه مکئی کرد و سیلهای خود را حرکتی داده روی دانه گذاشت . . . چقدر حیوان لجوج و عنود بود ؟ . . . او میخواست دانه که پنج برابر جنبه خودش بود ؛ روی دیوار سر پیلا رده ؛ به لانه اش برساند .

حیوان بی شعور ؟ . . . کرنی بار ، دشواری راه و نا توانی خود را هیچ ملاحظه نمیکرد . اگر تیمور لنگ بگیرفتن عالم موفق میشد ؛ این مورچه احمق هم به آرزوی بردن آن دانه بلانه خود نایل میامد ؛ فقط او تیمور را نمیدید که در گوشه خرابه دست در بغل نشسته و نینمیدانست که چه بلائی بر سرش آمده است ؟ ! . . .

* * *

مورچه ، پائین آمده بود . دانه را گرفت . این دفعه پاهای اره دار خود را فراختر گذاشته ، پنجه های نازک . ولی گیرای خویش را بدیوار چسبانیده ؛ دانه را معکوسا بالا میکشید . . .

تیمور صفحه آخر جنگ را فکر میکرد این قسمت جنگ برای او يك حادثه فلاکت آوری بود . دشمن در سایه خدعه قشون وی را در هم شکسته و چنان فرار داده بود که خاسان وی نیز فراموشش نموده

بودند . او همین قدر توانسته بود که امروز حوالی ظهر خود را بدین خرابه رساند .

امیر تیمور ، فعلا فقیر بیگس بود . قشونش شکست خورده ، بار و بزه اش بغارت رفته ، خودش مغلوب و منکسر بود و دشمنش غالب و چیره . . . کمانوی از مردان تنها بخودش مبرفت ؛ انهم لنگ .. از کمک ؛ فقط به اسبش که يك شبانه روز تک و تاز کرده آب و علف ندیده . . . دیگر همه در های امید برویش مسدود بود . تیمور بفکر فلاکت خود مشغول بود که مورچه ، لب لانه اش رسید . دانه را آورده بود اگر دانه این دفعه هم از دهان مورچه میافتاد ؛ تیمور حاضر شده بود که انتقام بد بختی خود را از آن حیوان عنود بگیرد . . . آخر این حیوان بی مدرک چه میخواست که تیمور را با خیال خود نمیکذاشت .

مورچه کمرش را بکدفعه بلب لانه اش چسبانیده ؛ دانه را . مثل آنکه موفقیت خود را به تیمور نشان . بدهد بلند کرده ؛ اندر لانه اش کشید و رفت . . . در دل تیمور ، حس استباهی تولید شد . رخاوت یاس از وی مرتفع گردید . تیمور انسان بود . و خود را مرد میدانست . او هیچوقت نمیتوانست که از مورچه هم کمتر شود . بلند شد و پا در رکاب گذاشت . . . تیمور میرفت جهانگیر بشود . . .

- ۲۵ ذی قعدة ۱۳۳۳ -

یکانی



اقسام مالکیت

یکی از مسائلی که از چندی باینطرف افکار عموم را متوجه خود ساخته و اغلب با اشتباه و بطور خیلی غریبی در خاطر مردم جای گرفته، مبحث مهم «تقسیم املاک» است بخورده مالکی. همه میدانند که توسعه و نشوونمای این فکر در ایران پس از تأسیس حزب دموکرات شده البته قبل از آنهم معروف خیلی ها بوده ولی باین قسم عمومیت نداشته سوء تفاهم این ماده مرامنامه هیئت دموکرات بطوری شدت یافته که بکلی معنی دموکراسی را هم از میان برده و صورت دیگری به آن داده است چنانکه از هر کسی پرسیم دموکراسی یعنی چه میگوید یعنی تقسیم اجباری املاک بتساوی بین مردم و شاید هم خیلی از طرفداران این مسلک چنانکه در همه جا نظیرش دیده میشود درست بفهم این نکته پی نبرده و کور کورانه طرفداری مینماید. علمای علم ثروت برای کشف حقیقت دیر زمانست که این مسئله را در تحت مطالعه و تحقیقات عمیق در آورده و هر یک عقاید خود را در کتابهای مفصل با منطق محکمی بیان نموده اند سابقا در جراید ایران هم این موضوع مورد بحث و تنقید شد. و مقالاتی راجع باین مینوشتند معذالک ما نیز برای اینکه شاید بتوانیم تا اندازه رفع اشتباه بزرگی را کرده باشیم به شرح این مبحث مبادرت جسته عقاید بعضی از علما را راجع بان ذکر میکنیم و اگر مقذورمان شد امید داریم نظریات خود را نیز با کمال نقصانی که دارد بنظر قارئین کرام برسانیم.

مالکیت اقسام مختلفی دارد که بذکر آنها هیچ محتاج نیستیم و برای تسهیل در فهم مطلب عموماً آن را بمالکیت جزء و متوسط و کل تقسیم کرده و برای هر یک حد و تعریفی نموده اند: مالکیت جزء یا خورده

مالکی آنست که مالک بکممک و همراهی خانواده خود تمام اعمال زراعت را انجام داده و ابداً محتاج بمعاونت مزدور یا کسی دیگری نباشد در مالکیت متوسط معاونت خانواده تنها کفایت نمی کند و عمالک محتاج بکار مزدور میگردد آتوقت بشرکت مالک در اعمال زراعتی رسیدگی و اداره کار نیز منظم میگردد.

اما در مالکیت کل وضع بکلی تغییر کرده صورت تازه پیدا می کند یعنی مالک فقط بک رئیس است که در اطاق دفتر خود نشسته فکر و تدبیر در توسعه و پیشرفت زراعت و در تحصیل راه و وسیله فروش جنس میکند و رسیدگی بچگونگی اعمال مباشرین و محاسبات آنها مینماید بعبارت اخیری بک قسم اداره را بعهده گرفته و ابداً شرکتی در اعمال زراعتی ندارد در اینجا فوراً می بینیم که اثرات اجتماعی تازه پیدا شده و فرق و جدائی بین طبقه فلاح رخ میدهد صاحبان املاک و سرمایه پیدا میشوند که مزدوران و کارگران را در تحت اداره و اطاعت خود در میاورند بواسطه این تغییرات اختلاف عقیده بین متفکرین و علماء علم اقتصاد حاصل شده بعضی برآنند که قسم اول یعنی خورده مالکی و مالکیت جزو بهتر است و برخی را نظر آنست که قسم اخیر رجحان دارد و هر یک برای اثبات ادعای خود دلایلی اقامه میکنند که در موقع بیان خواهیم داشت.

باید دانست مبنای تقسیمات سه گانه فوق تنها وسعت خاک و مساحت زمین نیست بلکه اهمیت محصول و عایدات آن از این حیث خیلی زیاد تراست البته حاصلخیزی و مساعدت آب و هوا و اصول زراعت و موجود بودن وسایل تجارتنی در فایده زمین دخالت کلی دارد بک جریب (۱۰۰۰۰ ذرع) زمین که دارای شرایط فوق باشد چون اراضی جنوب فرانسه! جنوب غربی آلمان و جنوب تیرول ممکن است رفع احتیاجات صاحبش را نموده و بکلی

اورا مستغنی و مستغل سازد در صورتیکه سه چهار برابر آن زمین در نقطه دیگر که شرایط لازمه فاقد باشد کفایت زندگی دهقانی را هم نماید و نمی توان گفت :-

که صاحب چهار جریب زمین اخیری نسبت باولی مالک متوسط است . در حوالی رود رن املاک صد جریبی در ردیف مالکیت کل بشمار میرود.

و حال آنکه در مشرق المان دو بیست جریب راهم جزو مالکیت متوسط محسوب میسازند . در Grand duché de Bade گراندوشه‌باد از ۳۶ تا ۵۶ جریب را داخل در مالکیت متوسط نموده اند اما در پروس موافق احصائیه رسمی تا صد جریب نیز در عداد املاک متوسط شمرده میشود پس فهمیدیم نسبتی که تولید این تقسیمات اقتصادی را مینماید فقط نسبت هندسی نیست بلکه جنبه ژئوتنی و وضعیت جغرافیائی هم در نظر است .

طبیبیون Physiocrates و قبل از آن انگلیس ها از محاسن و فواید مالکیت کل چیز ها نوشته و این قسم مالکیت را در مرتبه درجه ترقی ملکداری تصور مینمودند و عقیده شان این بود که املاک بواسطه وسایل و اطلاعاتیکه دارد بهتر میتواند بی باصول زراعت صحیحی برده عایدات زمین را زیاد نماید این نظریه چندان بی اصل نبوده زیرا در آن مرقع در انگلستان اغلب اراضی آباد و در تحت تملک اربابان معمول بوده برعکس در فرانسه املاک همه خراب و در دست دهقانان بی طاعت از مشاهده این منظره تصور میرفت که علت آبادی اراضی انگلستان صاحبان متمول آنها و در فرانسه بالعکس خرابی املاک بواسطه بی چیزی و فقر آن وسیله مالکین جزا است اما ملتفت این نکته نبودند که مردمان انگلستان از نعمت آزادی اقتصادی بهره مند بودند اما در فرانسه بیچاره دهقانان در زیر فشار ظلم دست و پا بسته و از تضییقات مالیات های مختلف و سخت همه پریشان زدر معرض هزار گونه اجحاف بودند .

علمای المان از قبیل Ran -- Loty -- Soden برعکس طرفدار خورده مالکی بوده و این قسم را بر سایر اقسام مالکیت ترجیح میدادند و از جمله دلایلی که بر این عقیده خود اقامه میداشتند این بود که دهقانان رای اینست که از یک قطعه زمین کوچک رفع احتیاجات خود را نموده بتوانند زندگی خوبی بنمایند البته بیشتر زحمت میکشند و دلسوزی میکنند بنا بر این از زمین بهتر استفاده کرده ثروت ملی و عایدات مملکت زیاد تر میشود . پرو فسور Süssmihl و پرو فسور Sonnenfeld رجحانیت خورده مالکی را بر سایر اقسام مالکیت ازین مینمایند که قسم اول اسباب از دید ثروت و کثرت جمعیت میشود ولی در مالکیت کل برای اینکه اراضی بشمار در دست چند نفر معدود است قهرا بر توسعه عده جمعیت لطمه بزرگی وارد میاید .

چیزی که اهمیت اقتصادی مالکیت کل را بیشتر در انظار جلوه گر ساخته است که اغلب ترقیات و پیشرفت های فلاحی از قبیل تربیت حیوانات و استعمال ماشین و غیره در مالکیت کل شروع و توسعه یافته است البته برای ملاکین کل بواسطه سرمایه زیادی که دارند وسایل کار مهیا تر است زودتر میتوانند از اختراعات تازه و تغییراتی که در امر فلاحت روی میدهد مطلع شوند عقل و تدبیر و تا اندازه اطلاعات آنان به جریان تجزئی و تغییرات نرخ ارزاق و راه فروش ملالتجاره از دهقانان زیاد تر است چنانکه اشاره شد بواسطه داشتن سرمایه های کثرت و وسعت خاک می توانند ماشین های بزرگ و محضات بکار برند و تا درجه تقسیم کار را معمول دارند زمین را بواسطه کثرت ورشو های قوی متعدد زراعت سزا زندگی با این وسایل بهتر میتوان از زمین استفاده نمود . اینها همه دلایلی است که به تفوق و رجحانیت مالکیت کل بر سایر اقسام مالکیت اقامه می نمایند در کتاب خود موسوم به Buchenberger

صنایع مستظرفه

- فنی -

مجله « پروین » يك جنبه فنی و ادبی هم دارد . و از تعریف (صنایع مستظرفه) شروع میکند ؛ تا در موضوع « ادبیات » معلومات ساده ؛ ولی با اساسی بدهد زیرا که صنایع مستظرفه منشاء ادبیات ، و ادبیات شنبه آزارها است .

صنایع مستظرفه ، صنعت هائی است که مغز و مزه روح افزا و جان پروری دارد . تماشا و مطالعه آنها تاثر دلنشینی آرد و هیجان بدیعی تولید میکند .

موسیقی ، نقاشی ، حجاری ، معماری و ادبیات ؛ انواع پنجگانه صنایع مستظرفه بودند و هر يك از این صنعت های سحر ، افسون تسخیر ارواح را با خود داشته اند .

نوائی که از زیر سرانگشت استاد ماهری بلند می شود ، روح انسان را تسخیر میکند و بدخواه خود ، در عوالم وجد و شفق ، در دوعلم ، بهت و حیرت ، نشاء و شطارت سیر میدهد .

قدسیست و غلویست به عظمت و ابهت بنای معبدی ، بار گاهی . . . صولت و مهابت محسوسه جهان گیری ، در حالت رقت آور تصویر فلاکت زده و امانال این ها ، خاطر تروا ساعت ها جلب و مشغول میدارد . رقت ها ، مرحمت ها ، تقدیر ها ، تعظیم ها و هزار گونه حسن های دیگر تولید میکند .

بارها دیده شده که رومان ها ، قارئ خود را بی آرام نمود ، از کار باز داشت . شب ها تا سحر بیدار گذاشت . بخندید در آورد . بگریه در آورد . افسرده ، برآمده ، غمگین ، ناخوش ، بستری ، لاغر و ضعیف ساخت .

این ها ، این سحر ها ، این اعجازها ، همه از اثر آن مغز ، آن مزه ایست که در صنعت است ، اثری

Agrarpolitik مینویسد : « که مالک جزء از يك جریب زمین ده یا پانزده کیلو گرام غله بیش بر داشت نمی کند در صورتیکه ارباب کل از همان مقدار زمین پنجاه الی هشتاد کیلو گرام غله عایدش میکردد اما بر خلاف در کشت علوفه بر داشت مالک جزء زیاد تر است زیرا چون خود بشخصه متصدی تمام اعمال زراعتی است بیشتر دلسوزی نموده از مزد نمله و مخارج مواظبت و حراست اجتر از میجوید » منظور نویسنده این است که در زراعت غله چون سرمایه زیاد و وسایل کاملتری برای انتخاب تخم خوب یا استعمال بعضی آلات لازمست و رعیت قوه تهیه آنها را ندارد قهراً نتیجه مطلوبی از زحمت و زمینش نمیرد . و نیز در همان کتاب راجع با اهمیت اقتصادی مالکیت مینویسد « هیچ جای تردید و شبهه در تفوق و رجحانیت مالکیت کل بر مالکیت جزء نیست با اگر برای هر دو قسم لزوم يك اداره عاقلانه و محرابانه قابل باشیم » . Conrad مینویسد در منطقه های زراعتی آلمان که اراضی وسیع و املاک جزء و متوسط در يك ردیف و وصل بهم دیگر واقعست مالککس جزء و متوسط از حیث طرز اداره و اصول زراعت از اربابان کل بی اندازه پست تر و از افرود عائداتشان نیز با مراعات نسبت خاک خدسی کمتر است . تقریباً عقاید بعضی از علماء بزرگ را راجع به مالکیت کل فهمیدیم و بیه مبنای منطقی و اشتدلال آنان نیز نادرجه بی بردیم حال باید دید که آیا این دلایل قاطع است و اثبات آن مدعا را میکند یا خیر ؟ بقیه دارد .

عنایت الله مدبر السدوله



که این مغز، این مزه ندارد از صنایع مستظرفه نیست. نظم و تری که خاطر خواننده را - اقلاب - منقلب نمی سازد، از ادبیات شمرده نمیشود.

برای آنکه اثر توزانده و بازوح باشد؛ لابد باید دارای همان مغز همان مزه و بالاخره دارای همان قوه ساحره و افسونکار گردد. طمطراق الفاظ، اطرا و سجع و قوافی، صنایع شعریه و قواعد ادبی در مذاق خواننده، اثر مغز و مزه را نمی بخشد حتی اقسام بدایع، در کلامی که مغز و مزه ندارد، زشت مینماید و روح قارئ را خسته میکند.

خلاصه آنکه مغز و مزه - مثل سایر اقسام صنایع مستظرفه - روح ادبیات است. اثری که مغز و مزه ندارد، قالب بی روح را میماند و آنچه دارای مغز و مزه باشد؛ زاده صنعت بوده و از آثار مخلد و لا یموت است.

- ۲۹ ذی قعدة ۱۳۳۳ -

یکانی

حوادث جاریه

کرمانشاه؛ تقریباً ۶ - ۷ ماه

اوضاع داخله قبل که حسین رؤف بیک با عده سرباز ترک از حدود خاقین داخل ایران شده و تا کردند پیش آمده بود کونسولهای دولین روس و انگلیس - بملاحظه اینکه مبدا آلمانها و عثمانیها بمعاملات روسها و انگلیسها که در بوشهر و تبریز بنمایند ها و اتباع آلمان و عثمانی کرده بودند مقابله بمثل کنند - از کرمانشاه فراراً بهمدان آمده بودند. پس از اتفاق مصادمه عشایر با عثمانیها، کونسولهای روس و انگلیس خواستند از فرصت استفاده کرده دوباره بکرمانشاه بروند. کونسول آلمان هم باندیشه اینکه اگر اینها باقوه و نفوذ وارد بشوند رفتار اذربایجان و بوشهر خودشان را تجدید و علاوه یکنانه

خط ارتباط عثمانی و آلمان را قطع خواهند کرد تا کنکاور برای جلو گیری آنها آمده در آنجا پس از مختصر زد و خوردی باز ایشان مجبور بمراجعت شدند.

§ حسین رؤف بیک که داخل خاک ایران شده بود و بواسطه پاره تحریکات داخلی و خارجی باعث مصادمه خونین او با عشایر غرب و وقوع فاجعه ناگوار کردند کردید در سایه تشبثات کابینه حاضره اردوی خودش را عقب کشیده و خاک ایران را بکلی تخلیه نمود.

§ در دوره حکومت امیر، فخر که میان عشایر غرب دوتیرگی افتاده و قسمتی از ایشان باردوی رؤف بیک النحاق کرده و بلکه پناهنده شده بودند در این اواخر در ماهی دشت رؤسای شان بیک اجتماع عمومی نموده و معاهده مؤکد بسو کذ بستند که در اطاعت دولت محافظه مملکت از روی صفوت و صمیمیت متحد و متفق بشوند و به هیچ یک از طرفین محارب اروپا آلت نکردند.

§ همدان؛ کونسولهای روس و انگلیس پس از معاودت اخیر شان بهمدان در صدد جاب قوا از قزوین و ریختن پاره نیرنگها برآمده و اهالی را نوعی بوخت و اضطراب انداخته اند. که هر روز بحکومت و جراید تلکرافات وحشت آمیز کرده و تقاضای تکلیف مینمایند.

§ بوشهر؛ پس از آنکه انگلیسها بندر مذکور را اشغال کردند و میان مجاهدین دشتی، دشتستانی، سنکستانی و ایشان مصادمه های خونین اتفاق افتاد؛ کابینه حاضره در جلو گیری اشتداد غائله از روی جدیت کوشیده مجاهدین را مجبور بمتار که نمود. فعلاً اقا شیخ جعفر در براز جن و مجاهدین در احمدی منظر تخلیه بوشهر هستند.

§ شیراز؛ پس از اتفاق واقعه جنوب آقای مخبر السلطنه از فرمانفرمای ایالت فارس منفصل و حضرت والا شاهزاده نصره السلطنه بجای ایشان منصوب گردیدند؛

که فعلا در تهیه و تدارك عزیمت خود شان هستند
عجالة نیابت ایالت به عهده قوام الملك وا گذار شده
است .

§ اصفهان ؛ بسبب تاخیر تخلیه بوشهر اهالی درغایت
هیجان بوده و بالغ برچند هزار نفر مجاهد داو طلب
و آماده حرکت بطرف برازجان هستند که اوامر و نواهی
دولت تا امروز از ایشان جلو گیری کرده است .

§ آذربایجان : قوای عثمانی در این اواخر تا
میاندواب آمده اند .

اهالی از رفتار آقای نظام الملك بمنون نیستند .

اشرار شاهسون و سایر طوایف طرق و شوارع را
نا امن کرده بودند . سالار ارشد از فشار نظام الملك فرار
کرده بود . بیوک خان پسر رحیم خان از تبریز مامور
دستگیر کردن او شده بود . کم کم قشون کشی طرفین
شروع میگردد که در نتیجه اوامر مرکز سالار عثمانی
دو باره به تبریز رفته و سالار ارشد مامور تامین طرق
و شوارع گردید و نا اندازه موفق شده است .

§ کیلان ؛ ژاندارمری رشت بموجب امر مرکز منحل
و ژاندارم ها بطرف قزوین حرکت کرده اند . عده
مجاهد در فومنات پیدا شده و عبد الرزاق نامی مامور
تفریق آنها گردیده بود عبد الرزاق پس از مختصرزد
و خوردی باده نفر از ایشان ، شکست خورده است .

میدان شرق ؛ قشون روس پس از

وقایع خارجه رجعت وسطلهستان در خط «ریکایه
دوینسک - ولیکا - لومنیچ - سارای

رونو - دوتنو - تارنوپول تا حدود رومانی در مشرق
جرنویچ « توقف بعد شروع بتعرض نمودند . المائها
هم از یکطرف حملات متقابله کرده و از طرف دیگر

به تکمیل تنسیقات خودشان میپرداختند که در این اواخر
اکمالش کرده و در تمام جبهه بهجوم های جدی شروع
کرده اند . فعلا جنگ صحرائی درین میدان بغایت شدت
مداومت دارد .

§ میدان غرب ؛ در نصف اخیر ماه سپتامبر فرانسه
ها و انگلیسها يك حمله عمومی ناگهانی کرده و با اینکه
۱۶۰ هزار تلفات دادند تنهادر بعضی نقاط پاره از سنکر
های مقدم آلمانها را گرفتند آلمانها با حملات متقابله قسمت
عمده از آن سنکرها را استرداد کردند . درین اواخر
کار باز بمصادمات محلی کشیده هیچ يك از طرفین مظفریت
مهمی بدست نیاورده است .

§ داردانل ؛ از وقتیکه جهازات انگلیس در
چناق شروع بعملیات کرده اند جزاینکه در مواقع شد
البحر ، آری بورنی ، و آنافورطه ها ، قشون پیاده کنند
کاری نکرده اند و در هیچ يك از این نقاط بیشتر از يك
الی ۵ میل نمیتوانسته اند جلوزیر روند .

§ صربستان ؛ آلمان و اطریش از چند ماه باینطرف
بحدود صربستان قشون و مهمات سوق میگردند و دراوایل
اکتبر از حدود اطریش حمله کردند در این اثنا حکومت
بلغار هم بایشان منحق شده از حدود خودش تعرض نموده
فعلا بلگراد پای تخت سابق صربستان بتصرف آلمان و اطریش
در آمده و نیش را که پای تخت لاحق صربستان بود خودشان
تخلیه نموده اند . قشون صرب بطرف جنوب و جنوب
شرقی عقب می نشینند و قسمتی از خط آهن نیش هم بدست
بلغاریان افتاده است .

§ یونانستان ؛ وقتیکه بلغارستان شروع بتجهیزات
میگرد یونان هم حاضر میشد ان وقت ونیزلوس که برضد
ملت بلغاراست در سر کابینه بود کارول کنستانتین او را
منفصل کرد و مسیوزایمس را که طرفدار بیطرفی است
بسرکار آورده بیطرفی خودشان را اعلان نمود .

§ حکومت یونان با دولت صرب معاهده دارند

که بر حسب آن معاهده هر وقت جنگ بالکان اتفاق افتد، یونانیها باید بصریهها کمک کنند. دولت یونان این ماده را برای صربستان این طور تعبیر کرده بود که چون در معاهده «جنگ بالکان» گفته شده و جنگ حاضر بحاربه عمومی است لذا ما مجبور معا و نت به شما نیستیم. اخیرا سفرای دولت روس و انگلیس بحکومت یونان اطلاع داده اند که دولت متبوعه شان بدین تعیین که یونان کرده قانع نشده اند و هنوز حکومت یونان جوابی برای آنها نداده است. بر حسب معاهده مذکور صرب- یونان، حکومت صرب ذی حق است که در موقع جنگ بالکان از راه نیش و سالونیک برای جلب مهمات و لوازم حرب استفاده کند. دولت انگلیس و فرانسه در موقع تجهیزات یونان و بلغار، در سالونیک مقداری قشون بیاده کرده بودند

و بعد بصربستان فرستادند و مذاکره تفصیله معاهده محتمل است که بدین مسأله هم مربوط نوده باشد.

§ بلغارستان؛ پس از حمله بلغار بصرب دولت روس و انگلیس و فرانسه و ایتالی هم بلغار اعلان جنگ کردند و روسها (و ارمنه) را که در بحر سیاه ساحل بلغارستان است بمباردمان کرد و جهازات انگلیس و فرانسه سواحل وی وی را در بحر (آره) محاصره نمودند.

§ رمانی: حکومت رومانی بعد از دخول بلغارستان بجنگ نیز مثل سابق اعلان بیطرفی کرد.

§ قفقاز؛ ولیکی کیناز نیکلا نیکلابویج عمومی امپراطور روس که از فرماندهی کل قشون روس استعفا داده بود به جا نشینی و سرداری قفقاز معین و وارد تفلیس شد.

مطبوعات امروزی ایران

مطبوعات امروز طهران

نمبره	اسم جریده یا مجله	اسم مؤسس یا مدیر	دفعات انتشار	سال جریده
۱	آفتاب	ادیب الممالک	۲ در هفته	چهارم
۲	ارشاد	(م. فکری)	»	نهم
۳	بامداد روشن	میرزا محمد علی خان خراسانی	۴ »	اول
۴	پروردین «مصور»	مؤید الشریعه کیلانی	۱ »	سوم
۵	پروین «مجله»	سید عبدالرحیم خان خلخالی	۲ در ماه	اول
۶	نبیه درخشان	معتضد الاطباء	۱ در هفته	
۷	رعد	سید ضیاء الدین طباطبائی	یومیه	هفتم
۸	روزنامه رسمی	مؤید الممالک	۲ در ماه	چهارم
۹	ستاره ایران	کمال السلطان	۲ » هفته	اول
۱۰	شکوفه	خانم مزین السلطنه	» در ماه	سیم
۱۱	شهاب ثاقب	میرزا احمد نراقی	» در هفته	اول

دویم	« ۳	ناصر الاسلام گیلانی	شوری	۱۲
دویم	« »	متین السطنه	عصر جدید « مصور »	۱۳
اول	« ۲	میرزا آقا خان همدانی	عهد انقلاب	۱۴
«	« ۹ در ماه	هیئتی از معارف پروان	عهد ترقی (مجله)	۱۵
«	« «	« «	مجله علمی	۱۶
«	« ۱ در هفته	اشرف الدین گیلانی	اسیم شمال	۱۷
چهارم	« ۲	ماتک الشراء بهار	نو بهار	۱۸

مطبوعات ولایات

سال	دفعات انتشار	محل انتشار	اسم مؤسس یا مدیر	اسم حریده	نمبره
پنجم	۱ در هفته	اصفهان	محمد صادق	زبانده رود	۱
ششم	۲	«	س . نور الدین	مفتش ایران	۲
اول	۱	خراسان	شیخ عبدالحسین آل داود	آگاهی	۳
«	۱	«	شمس المعالی	چمن	۴
«	«	«	رفت التوایه	شرق ایران	۵
هفتم	«	«	مرتضی میرزا	وطن	۶
اول	«	«	صدر المدرسین	مینو	۷
«	«	خوی	کاظم مرندی	ندای حق	۸
«	«	شیراز	«	آرین مجله	۹
«	«	«	منکو قا آن	نازیانه	۱۰
«	«	«	ضیاء الادبا	چشم جم	۱۱
«	«	«	میرزا محمد صادق شریف	عدل	۱۲
«	«	«	«	حبوة	۱۳
«	۲	قزوین	سید علی	رعد قزوین	۱۴
سیم	۱	«	مصطفی خان	قزوین	۱۵
اول	۱	کاشان	نایب الصدر	کاشان	۱۶
«	«	کرمان	احمد کرمانی	دهقان	۱۷
«	«	همدان	شیخ موسی	اتحاد	۱۸
«	۲	«	اسماعیل زاده	اکتبان نامه عشق	۱۹

مطبعه « برادران باقرزاده » طهران

مدیر مسئول : س . ع . خلخالی

وکلای و نمایندگان ندای ترقی

(طهران) آقای آقا میرزا محمد رضا خان صراف تبریزی . (تبریز) بازار صادقیه
 حجره حاجی میرزا ابراهیم اشکنانی و مدرسه متوسطه آقای میرزا مرتضی مشکبری (رشت) آقای
 آقا سید محمد کاظم آل بحر العلوم (کرمانشاه) مدیر معتمد مجله دعوت اسلامی آقای
 واحدی (شیراز) آقای آقا میرزا محمد حسین مجاهد (اصفهان) غلامرضا و برادران دازوک
 (کرمان) مدیر معتمد جریده استقامت (یزد) آقای آقا میرزا احمد صاحب (بندرعباس)
 آقای حاج میرزا عبد الوهاب رئیس چهارمخانه طهران (بندر پهلوی) آقای آقا میرزا علی
 سیاحی (خوزستان) (بندر ناصری) آقای رحیم یوز (زنجان) آقای حاج
 رئیس معتمد صراف قیصریه آقای حاج میرزا اسد الله تاجر (همدان) آقا محمد
 درب مسجد جامع (ملایر) آقای آقا میرزا علی اکبر نوعی تبریزی (تهران) ملا محمد صادق
 منشی کتابچی (قم) آقای آقا شیخ محمد ابن الشیخ . آقا عبدالحسین کتابچی (سلطان آباد)
 چهارمخانه ملکی (اردبیل) آقای علی اصغر اعتماد استرآباد (سافهان) آقای آقا میرزا علی اکبر
 (هم) چهارمخانه ... آقای آقا محمد علی رئیس التیجار (ماکو) چهارمخانه حسنعلی افتخاری
 رختی) کتابخانه هدایت (ندان) آقای آقا . بد صالح شهرستانی مدیر معتمد مجله المرشد
 (بصره) آقای آقا عبدالحسین گله داری (بصره) محمد عقیل عبد العزیز خنجی (نجف اشرف)
 آقای آقا سید محمد عاملی . آقای آقا میرزا عباس کرمانی (کرمان) محمد امین عطار
 محمد حسین ابن آقائی (کاظمین) صحن مطهر آقای آقا شیخ فادی کشمیری (بیتلی) آقا محمد تقی
 افشار . مدیر کتابخانه آریکان (لکهنو) آقای حاجی فتح الله مفتون (زنگبار هند) حجت
 الاسلام آقای آقا سید حسین . آقای آقا میرزا علی اکبر (فادریان پنجاب هندوستان)
 ایدتیر صاحب (لاهور هندوستان) ایدتیر صاحب (جیدرآباد دکن) آقای میرزا مهدی خان
 کوکب (فیروزشهر پورهند) ایدتیر صاحب (خبر پورهند) حضرت نواب (رامپور هند) حضرت
 نواب رامپور (سیالکوٹ هند) دو نجف (امروهه پنجاب) ایدتیر صاحب (بیروت) آقای آقا
 غلامغنیخان زرافی فرخ زاد (لار) قراط اولیائی (هر) آقای حاج میرزا جواد کریم زاده
 (لکرو) آقای آقا شیخ اسمعیل حبیبی (جلنا) آقای میرزا یوسف رهبر تبریزی (بندرجزیر)
 چهارمخانه آقا رضا یزدی (نویسراکان) آقای سید ابومرآت ملایری (ساری) آقای حسین

یوسف زاده (باز فروش) آقای بدخشانی قاضی . آقای آقا میرزا علی اکبر مدیر کتابخانه
 نجات (یارو) آقای حسین صفاری مدیر مؤسس قرائتخانه حسینی (کاشان) آقای ادیب
 یضای (مصر) مدیر مجله جریده نورا (عماره) مدیر معتمد مجله الهدی (هرسن)
 آقای آقا میرزا اسدالله سرورش (لاهیجان) آقا سید نعمه الله توکلی (رفسنجان) آقای
 آقا غلامرضا یزدی مرشد زاده . آقای میرزا مهدی معین زاده (استرآباد) تپچه باقری
 آقای میرزا مهدی باقر اف [مکرده محله استرآباد] آقای مدیر مدرسه دولتی
 [کوش نیا استرآباد] آقای حاجی مصطفی روشن اوقلی [کازرون] آقای آقا حبیب الله
 شهید زاده [بزازجان] شیخ محمد علیخان کبوری [سنانکاره فارس] آقای جهانگیر خان
 [زیارت] آقای رضا قلی خانی [بهبهان] آقای آقا میرزا ابوالحسن خان کریمی . آقای
 عبد الرسول خان فتوایی [اصطهبانات] آقای سید روح الله خان کشفی [نی ریز] آقای آقا
 علی اصغر ملک التجار [نسا] آقای ناظم الشریعه [اوز] آقای دبستان [بستک] آقای
 محمد رضا خان بنی عباس [داراب] کرلانی عبدالحسین [سروستان] آقای معتمد دیوان
 [جهرم] آقای میرزا غلامحسینخان نوآکران [بوانات] آقای میرزا اسمعیل خان رضوی
 [سیرخان] آقای میرزا فتح الله خان مهاجر [سیوند] آقای مصطفی خان قصرالمثلثی
 [آباد] آقا میرزا محمد خان شایع [فروین] آقای حاجی محمد رضا اردکانی [بوشهر]
 میرزا علی محمد خان مترجمی [آوه] آقای آقا میرزا سافر [ساره] آیه الله زاده [سنان]
 آقای آقا سید ابوالقاسم مرتضوی [دامغان] آقای آقا میرزا خلیل عارفی وکیل رسمی
 هدیه . آقا میرزا علی اصغر مسلم [شاهرود] آقای فرهنگ تاجر یزدی . آقای آقا محمد تقی
 کتابچی [سیروان] آقا میرزا علیرضا برازقی . [نیشابور] آقا میرزا غلامرضا ناظم کتابچی
 [نرنت جدیدی] آقای آقا میرزا عزیزالله جلاز زاده صاحبی . آقا شیخ عبد الرضا مجتهدی
 «ترشیز» آقای آقا شیخ غلامحسین ادیب دانش ندی «بیرجید» آقا محمد حسن غنی «قائن»
 آقای حاج سید فخر «فردوس» آقای لقمان زاده پزشکی . آقای فتوی یا کباز . طبیب
 آقایان هادیان محمد اسمعیل رحیمی خرازی «ترشیز» آقای کرمالی «لصف آباد»
 آقا ملا عباس زاجر «باجگیران» غلامحسین رحیم اف «سرخس» چهارمخانه اخوین کاشانی
 و آقا شیخ محمد طاهر تاجر بخارائی «فوجان» آقای نجفی . چهارمخانه کاظم اف
 «چنورد» حاجی اسدالله اخوان «درجز» آقا محمد اسمعیل عطار

(بقیه وکلا در شماره های ذکر خواهد شد)

پہاں اللہ جل شانہ

بستی مطلق توئی دیگر خیالی پیش نیست
 از آنکہ اندر نشاء تو جملہ اشیا یکیت
 من عالمگیر تو از ہر انظار کمال
 می نماید در ہزاران آئینہ آما یکیت
 با ہمہ خوبان اگر چه من تو ہمسره بود
 در حقیقت دلبریکت ہی بے ہمتا یکیت
 این ہمہ آشوب غوغا در جہاں از عشق اوست
 اکتہ معلوم این زمان سرقتہ نونفا یکیت
 حسد و شائبہ آن یکتای بے ہمتا کہ بہ کائن اللہ کون لکن منکلتی باطلاق
 وحدت خود اشارت داد وہ کنت کذا مخفیاً فاحببت ان اغرت
 کلید گنج ناپیدہ در دست مرید نہاد وہ کنت شوق یزیج الی اصلہ یہ
 اسیران چاہ کثرت راہ وصلت کشا وہ بہ از جہی الی ذنک ذاجینتہ
 مرہنیۃ مژدہ دصال فرستاد اما بعد تمیز کریرہ عنبر شمیمہ آن رہنمای
 طریقت و آن مشککشای حقیقت چنان رسید کہ باران آسمان بتشنگان
 بیابان فی الواقع اطہار حظ و امثاری کہ از مطالعہ آن کلمات نکتہ آمیز
 و آن عبارات حالت انگیز حاصل کردم بیرون از حد امکان این خانہ
 شکستہ زبان است خود را بختیاری شمارم کہ بالتفات علامہ مثل آن
 جناب مشرفن شدہ ام و امیدوارم کہ من بعد نواند صحبت خود ازین
 پزہندہ دقایق حقیقت و این جویندہ حقائق طریقتہ درین نذر اند

حال اینکه بدین عاجز ناچیز التفات فرمودہ اند باید بخشی از احوال
 خود بیان نمایم باد جو این کہ خود گفتن نشان خام ہست در عاشق
 صادق حرام اما بدون آن بریشان واضح نمی شود کہ آن جذبہ کہ
 مرا ہر سوی می کشد چطور پیدا شدہ
 صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
 کہ سر کوبہ دیبا بان تو دادہ مارا
 پنج شش سال قبل ازین بود کہ اول قدم اجتماعت و درین راہ پزہش
 نادم اعتقادات ہموطنان خود موبو سجدیم و مشکلاتی درو لم پیدا
 شد کہ مثل آن شامل نمود گرچہ از ہر کس جواب آہنارار پسیم یعنی از اجابہ
 من گفتند کہ این خیال محال را از سر بردکن کہ بسا مردمان درین راہ
 گم شدہ اندخ زہنار ازین بیابان دین راہ بی نہایت
 دیگران گفتند کہ این مشبہ از وسوسہ شیطانی و ہوا جس نفسانی
 است نباید آنہار ادول جانی دہی دا زراہ اجداد خود پاؤ بزین
 نمی نصیحت دوسمان را قبول نکردم و گفتم خدا حق است پس
 ہر کس طالب حقیقت باشد طالب خداست و دیگر تفر بر آن بے
 ہمت کہ بسا بدبخت ہست و وزخ از طلب جانان و امانتہ اعوام
 وائی برین اعتماد کہ ہر کی از کتب ملل مختلفہ در سائل حکمت و فلسفہ کہ بہت

آید با کمال اعتنا بخوانم شاید نشانی از آن بے نشان پیدا
 بکنم وقتی کہ این کردہ شد سنوز در شبہ دوم گفتم میان این سہ
 ادیان کہ ام راست است ہر کس می گوید کہ یقین فی دائم و جملہ آہنار
 بر تولی دیگر بعد از آن مطالعہ کتب تصدق آغاز کردم دیدم کہ آنچہ فی
 خواہم انجامست کہ مستفاد البحرین است و جمع فتہین در ہر کتابی از
 تصانیف این والا ہستان بعضی از مشکلات من حل شد و دیدم کہ این
 ہمہ ادیان فی الحقیقت متانی یکدیگر نیستند بلکہ ہر یکے بزبان دیگر
 برودت و کمال عظمت و جلال خدا گواہی می دہد علی صدق من قال
 راہ تو بہر روش کہ پویند خوش رہت کوی تو بہر حبت کہ جویندہ خوش رہت
 روی تو بہر دیدہ کہ بیند خوش رہت نام تو بہر زبان کہ گویندہ خوش رہت
 آنگاہ معنی آید کہ میرہ فائیماتو کوا حتم و جبکہ اللہ را تحقیق کردم و
 بزبان حال گفتم
 موجود سخن واحد اول باشد باقی تو تم و عقل باشد
 ہر چیز چو ادا کہ آید اندر نظرت نقش دومین چشم اول باشد
 القصد ابرہانی شکستہ ظلمات ریب بلوغ شمس حقیقت پراگندہ
 شد و شک و شقاوت بسرور و سعادت سبدل گشت چنانچہ حضرت مولانا
 جلال الدین رومی فرمودہ اند

من آن روز بودم کہ اسما نبود
 نشان از وجود مستا نبود
 نشان گشت منظر سز زلف یار
 بجز منظر حق تعالی نبود
 مستلما اسما ز ما شد پدید
 در آن دم کہ آنجا من مان بود
 من آن دم بگویم خدا را سجود
 کہ در بطن مریم سجدا بود
 چلیپا و نھر انیان سرسبز
 بیہودم اندر چلیپا نبود
 چہ میخا نہرقتم بدیر کس
 در آن ایچ زنگ بویدا نبود
 کعبہ کشیدم عنان طلب
 در آن مقصد سرور بر ما نبود
 کبوتہ ہر ارقم وقتند ہار
 بستم در آن زیر و بالا نبود
 بعد از خدمت بر سر کوبہ کان
 در آنجا نشانی ز عشقا نبود
 ز لوح و قلم باز پرسیدمش
 وز و ہر دو نشان ایچ گویا نبود
 نگاہ کردم اندر دل خویشتم
 در آنجا ش دیدم در گجا نبود
 حقیقت چنان است و ہمیش شدم
 کہ از مستقیم ذرہ پیدا نبود
 کہ چون شمس تریز با کسب زہرہ رو
 چنان مست و بہر ہوش و تشیدا نبود
 اما با اینکه دیدہ ام بنیاشدہ است باجم صنعت است و گاہ گاہی خودی
 گویم صوفیہ با سیرخ چکار و ادوع با سلیمان چون را نم من کہ مردم کہ ہاست
 پاریدل پاک جان آگہدہ آہ شب و گریہ سحر گاہسم وہ
 در راہ خود اول ز خود بخود کن دانکہ بخود ز خود بخود را ہم وہ
 کتبہ الفتنیۃ المختارہ فی الاکلیذی فی ۲۸ شہرہا لاری ۱۳۵۱ھ
 و جلد ہر یک ہر یک

تصویر ۱۲۵

Questions and Answers.

Abdur Razak, Calicut :—

1. Can a Muslim insure his life, in an insurance company, or an endowment policy? Some say that life insurance is a business and therefore the objection regarding the interest need not be raised and others say that it is purely a business of interest and should not therefore be followed by Muslims. I shall be very glad to have your opinion.

A. Personally we see no objection to insuring life. The bogey of interest need not be in the way as modern theological opinion is not positive on the point whether modern forms of interest are the same as forbidden in the Holy Quran. We should welcome better-informed opinions on the question.

R. M. Dutt, Patna:—

1. What is the significance and importance of dower under the Mohammadan Law?

A. The idea is to uplift woman. In pre-Islamic days she was treated as a part and parcel of one's goods and chattles. Until quite recently she could not own property even under the civilized law of England. Islam has left no stone unturned to raise womanhood in the esteem of society and property being one standard of respectability, it has enjoined not only that she must inherit property from her relations just as males do, but over and above she must have a decent present of property from her husband at the time of wedding.

2. Is marriage without dower possible?

A. Dower is necessary. It need not be an enormous amount. It must be just proportionate to one's means. But something there must be. If a man is not capable of anything he must be a fool to rush into marriage. How is he going to maintain his wife and children? But this must not be taken to mean that there can be no marriage without dower. For purposes of marriage the only indispensable conditions are two, *viz.*, the mutual agreement of the couple to be man and wife and a public declaration of the fact.

3. Can the Mohammadan Law of dower be abolished without breaking the tenets of Islam? What is its justification?

A. No, the law must not be abolished. The Quran makes it obligatory to settle something as a dower on the wife. As regards justification the main idea has been explained above, *viz.*, to raise the social status of a woman.

Mrs Fatmah, Cairo:—

Can a Muslim woman marry a non-Muslim according to our sacred law?

A. No! She cannot. The reason is quite obvious. It is not a question of prejudice or inequality. If a non-Muslim woman is allowed to marry a Muslim it is in order to give the Muslim man a chance to extend his superior philosophy of life to one he loves most, and that not by coercion, compulsion or mere preaching which Islam denounces outright but by a practical example of it. Surely no one can know a man more than his wife, and no one has a greater chance of being under his perpetual influence.

The same reason forbids the marriage of a Muslim woman with a non-Muslim man. Muslim concep-

tion and conduct of life is far higher than non-Muslim. It is admitted that as things stand, a man's personality, generally is stronger than that of a woman, hence it is bound to influence her conduct of life. No sane philosophy of life would allow the contact of a higher but weaker personality with one inferior but stronger. There may be a few exceptions where a woman happens to possess a stronger personality. But Islam is a universal code of conduct and lays down rules of general application. To avoid confusion in this imperfect world of ours exceptions have to be set aside for the sake of law.

S. M. Arreazo-al-Marfatay, Chaparkona :—

1. Where does the Muslim soul go after departing from the body? Does it survive?

A. Yes, it does survive. But where it goes, well, all we could tell you is, Wait and see.

2. How does God create the soul?

A. We are afraid He does not consult us.

3. Has He created the souls before the creation of the world? If so, where did He keep them? Is there any waiting-room for the souls?

A. Soul is the product of the body.

Isha'at-i-Islam College

If a thing is worth doing it is certainly worth doing well. This wise rule has unfortunately been neglected by the Muslims in almost every sphere of life and perhaps nowhere more than in the case of religion. Ask any Muslim and he will tell you that religion is the most important of all things that affect the welfare of man, yet very few have or would care to have anything like an enlightend idea as to what exactly Islam is and what it wants us to be. The popular picture of religion as so far drawn by the common preacher may be summed up in two sentences: "Do this, and here is a passport to Paradise! Don't do this or down you go into Hell to meet snakes and scorpions!" Now this is not the sort of stuff that can at all satisfy the inquisitive soul of this age of reason. Often have we had to bow our head in shame when listening to Friday sermons read from printed pages composed ages ago in Arabic, the mulla no more than his congregation having the least notion of what was read out. The irony of the farce was enhanced every time the mulla came to the words, *«فهموا يا ايها الذين آمنوا»* i.e. "Understand! O people of God," most of these pious people of God enjoying a nap all the time the gramophone from the pulpit roared down on them.

The Ahmadiya Anjuman Isha'at-i-Islam, Lahore, has struck upon a most happy idea to start a regular College where educated young Muslims, graduates and undergraduates may be given a true insight into the beauties of Islam and trained as preachers on up-to-date lines. The course of studies will extend over three years, including besides several other subjects, something of comparative religion. Poor students would be helped with stipends from Rs. 20 to Rs. 30 a month as debt of honour. With Man-lana Sadr-ud-din of Woking and Berlin fame as Principal we trust this opportune venture will steadily work its way up to success. Societies, Associations and Anjumans at all interested in the question of propagating Islam and combating *Shudhi* would do well to send their own men for training. The proposed College opens on May 3, 1927. For a copy of prospectus and any other information, all letters must be addressed to the Principal, Isha'at-i-Islam, College, 3, Beadon Road, Lahore.

Printed by SH. MIRAJ DIN, PRINTER, at the Loyal Printing Works, Lahore.

Published by Ch. Rahmat Khan Badr from Ahmadiya Buildings, Lahore: (Editor: M. YAKUB KHAN.)

THE ASS AND ITS SHADOW.

Once upon a time, so the story goes, a farmer from the countryside, who was rather hard up, made up his mind to sell his ass. One market-day he brought the animal to the neighbouring town, tied it up in the market place and it being hot that day, seated himself in the shadow of the beast looking out for a customer. At long last the customer came up, the bargain was struck and the money paid cash down. When, however, the customer took hold of the rope to take the animal away, the farmer who kept sitting in the shadow stood up and held him fast. "You may take the ass away, by all means, but certainly I have not sold you the shadow of my animal. The shadow must remain with me."

A letter from Egypt, which is just now before us, reminds us of this fine distinction between the ass and its shadow. Some time back the theological luminaries of that great seat of Islamic learning, the University of Azhar (Cairo) issued a *fatwa* prohibiting the entry into Egypt of that world-fame work, the English translation of the Holy Quran by Maulana Muhammad Ali. As a protest against this, one of our secretaries wrote to the Chancellor of the University, in reply to which the *Sheikh* (Principal) writes to explain why exception was taken to the Book in question. Translation of the Quran, he argues, is absolutely forbidden, for the simple reason that it is not given to any mortal to faithfully render the Word of God into any other language. The meanings and mysteries underlying every word of the Book are too deep for any human brain to comprehend. No one, therefore, dare attempt literal translation of the Quran. All we may do is to explain what a certain passage means. We must not translate. We may write a commentary on the Quran, but not a translation. Is not this hair-splitting distinction between translation and explanation on all fours with the distinction between the ass in the story and its shadow? After all what is translation but a brief explanation of a text in another language? No translation ever pretends to be an exact reproduction of the original. Again, if there is any apprehension of error in translation, where is the guarantee that an explanation must be infallible. To be logical we must have neither. It being a sin to commit an error in conveying the meaning of a Quranic text, the only safe course would be to attempt neither and let the Word of God remain a sealed book. In doing so, we may no doubt avoid the sin of an error here and there but we would then be guilty of a greater crime—the crime of withholding from humanity what is a message not only for a few millions of Arabic-speaking people but for the whole of humanity. This exactly was the mentality of the clergy in the Dark Ages of Christianity when a layman was not entitled to interpret the Bible for himself. This was the mentality responsible for pouring molten lead into a *sudra's* ears for over-hearing sacred *mantras* of the Vedas. Poor compliment to the intellect of Egypt! It means that intellectually, Egypt is still centuries behind. The *Sheikh* forgets that in early days, scholars wrote commentaries, not translations, the reason obviously was that Arabic was the mother tongue of those who wrote and those for whom they wrote. Even to-day in Egypt, for instance, it would be no use *translating* the Quran word by word. For it is already in the mother tongue of the Egyptians. But the *Sheikh* must have the imagination to appreciate that Arabic is not spoken all over the world and hence the need of a translation.

THE FISH-BONE SUPERSTITION.

Superstition is not the monopoly of any particular people. It is a universal mental malady and is perhaps the hardest to cure. The West is undoubtedly a land of light and learning and one would have expected that at least there man must have shaken this primitive shackle off. But one who comes into contact with the people there is surprised to find that the superior "white" man is as much steeped in superstition as a Central African. Even men highly educated and highly placed must use mascots, to bring them good luck, must dread the number 13 as plague. Black cats are supposed to be "lucky" and there are old ladies who take good care to keep a cup of milk, before going to bed, outside in the open, on the wall or at door-steps—for the "fairies" to drink. It would form interesting reading should the numerous superstitions in vogue in, say, one country, England, were described, which would take almost a volume. And why, is not Christianity the biggest of all superstitions and yet accepted from the King down to the commoner—the myth that God had intercourse with a virgin, the virgin conceived and gave birth to a son, that this Jewish lad became the son of God, and died on the cross to wash off the sins of man! How grossly ridiculous and yet there you are, people with Oxford and Cambridge education all swallowing this stuff down!

One such superstition is year after year celebrated on a particular day and known as St. Blaise's festival. This St. Blaise is supposed to be the patron-saint of all those who are afflicted with throat trouble. In the olden times, so the story goes, a child had a fish-bone stuck in its throat and St. Blaise miraculously removed it. And so now he is invoked once a year to display that miracle-working gift again. On this particular day (Feb. 3) according to the *Daily Express* of London, one London Church in Ely Place, was crowded with people suffering from bad throats, "elderly business men, poor charwomen, male and female clerks, school children, well-dressed women." After an incantation by the priest, all knelt down and repeated the prayer:

"O glorious St. Blaise who with a short prayer did restore to perfect safety a child at the point of death from a fish-bone fixed in its throat; grant that we may all feel the power of thy patronage in every malady of the throat."

This done, the priest took hold of two candles, made them into a cross and touched therewith the throats of kneeling patients one by one, expecting that instead of some sort of iodine-glycerine touch this would do to cure those hundreds of throats.

When we read of all such silly things done by otherwise sober serious people, our heart turns back in gratitude and in admiration to one who in addition to the numerous idols in stone and wood spared no nerve to deal a death-blow to that greatest of idols-superstition. When his son, Ibrahim died and people were inclined to attribute the solar eclipse at the time to that event, he manfully disillusioned them, saying, "These are natural phenomena and have nothing to do with the death or birth of men." Plainly did he tell his people, "I have no treasure of God with me nor do I know coming events. I am but a man like unto you." And lest there should creep any vestige of superstition back into people's minds, he fought over and over again that man's good was bound up with his own efforts, that his own daughter must expect no favouritism at the hand of God. For all times to come he guaranteed the freedom of generations of men against that last and most invulnerable of superstitions, man-worship, by making it part and parcel of the formula of faith that God is one and he was but a man and a messenger of God.

THE LIGHT.

Published on the 1st and 16th of every month from Lahore, India.

VOL. VI. NO. 9.

May 1, 1927.

Annual Subscription Rs. 3.
For Students Rs 1-8.
Foreign Countries 6s.

Professor Browne of Cambridge. A DEVOUT MUSLIM.

[Many who came into contact with the late Professor Browne of Cambridge would be able to testify that the Professor was a great lover of Islam and a friend of Muslims. Very few, however, were privileged to be in the know of the secret that the Persian Professor of Cambridge was an avowed Muslim while yet in Persia in his youth. His letter to his preceptor, Haji Pirzada of Beyrut, which we reproduce in full on page 10, should abundantly show what a great insight he had into the essence of Islam. For this, as also for his beautiful photo in Persian costume we are indebted to our esteemed friend Ibrahim Isphahani of Persia and for this English rendering in which special pains have been taken to stick to the original, our thanks are due to our friend Sheikh Yusuf Shah, B.A., M.Ed. (Leeds), Bar-at-Law. Beautiful though the whole letter, we regret to have to omit in translation some lines in the beginning and the lines from Mastana Hum, for lack of space.—Editor.]

"The benevolent and perfume dispensing letter of the guide of the Path and the easer of the knots of Reality, was like a shower to the thirsty of a desert. In fact the pleasure and delight that I derived from reading those words big with wisdom and that writing ripe with ecstasy is beyond the power of expression of this broker-tongued pen.

"I consider myself lucky that I am honoured by the condescension of a learned Master and hope that you will not grudge the benefit of your association to this seeker of the secrets of Reality and this wanderer after Truth.

"In spite of the fact that talking of oneself is a sign of being green, now that you have favoured this wordless and helpless one with your kind attention, it behoves me that I should say a little of my own story, as without this, the yearning that has dragged me all over, cannot be made clear to you.

"Oh wind, say gently to that elegant gazel,
That over vales and wildernesses, hast thou driven me."

"About five or six years ago I first turned my feet to this path of search and pried into the beliefs of my countrymen which created



such doubts in my mind that though I sought the help of everyone I found it hard to remove them. Some of my friends advised me to get the idea out of my head as many had lost their way in this wilderness:—"Beware of this wilderness and this endless path!" Others said that these doubts were inspired by Devil, and excited by evil mind. One should not harbour them, and must not forsake the path of his forefathers.

"But I did not listen to the counsels of my friends and said 'God is Truth. Anyone who searches Truth searches God.' Shame for him who because of the promise of paradise or the fear of hell gives up the quest of the Beloved."

"Thus I made up my mind to study carefully

every book and treatise on different religions and wisdom and philosophy, that I could lay my hand on, thinking perchance, I might find some trace of the Untraceable.

"After exhausting all these sources I was still in doubts and asked myself which was the true one amongst all this chaos of religions. After that I took to the study of *Tasawuf*, and found that all that I wanted was there. It was an assemblage of all the oceans and a conglomeration of all divergencies. Such books of these high-soaring souls removed some of my difficulties. I found out that in fact these religions did not contradict one another, but each one gave evidence in favour of the Unity, Perfection, Grandeur and Glory of God. Then dawned on me the meaning of the Quranic verse: "Turn your face whithersoever you may, you face Him." Yes, what a truth uttered one who sang:

In fact, He exists, Alone
and First.
All else is but phantoms
and illusion.
Anything besides Him that
you behold,
Is only the double impression
of an eye-squint.

"At length the clouds of doubt and darkness were dispelled by the dawn of the Sun of Truth, and doubts and dismay were transmuted into joy and bliss."

(۲)

جود و بیداد . مدتی متادی بن درداد ؛ و گردن عبودیت و رقیبت در زیر سلاسل تحکات جابرانه فراعنه دیو سیرت . و غارده اهریمن طبیعت نهاد ؛ تا آنکه اندک اندک ظلم عمومی که ناشی از اعتراضات نفس پرورانه . و آلام شهوت پرستانه متنفذین دولت و معتبرین ملت بود ساخت مقدس و وطن عزیز را فرو گرفت و وطن فروشان ملت کش دست تاراج و چپاول . از آستین تهیدی و تظاول بیرون نمودند . و درینمای ملک و ملت تنافل نگر شدند . وهستی و حیات ملت و وطن را از گوشت تالاستخوان ربودند ؛ دلکش فضای دلگشای وطن عزیز . ازین تعدیات ستکارانه . و تخطیات جابرانه . خانان بی تمیز ؛ تنگتر از دل مظلومان . و تاریکتر از قلاب ملونان وطن شد . فقر روحانی ملت مستبدیده محنت کشیده بساط مسکنت و مدلت چید . و طایر عرش آشیان ایهت و اجادل وطنی پرید ؛ تا آنکه کارایران بجائی رسید . که با اندولت قدیمه شاهنشاهی و شوکت قویبه و مستلکات نامتناهی . که داشت طریق خذلان و ابتذال گرفت و بکنج آبروی اتروا بامصائبهای تامه جان گزا در خزید .

گروهی در اعداد دول مضمحله اش خواندند .
و فرقه دروز مزه مال مبتله بل قریب النقرضه اش در آوردند . آسمانی

(۱)

(تقریر چهره لایها)

تقریر ریست که جناب حاجی میرزا عبدالحمد مدیر چهره نما هنگام توقف طهران و زیارت دارالشورای ملی نموده اند .

امروز من برای خودم از دنیا پسندیده تر و از ماسوا نیکی و تر . از این سعادتی نمیدانم که نخستین دفعه ایست . که اولین پارلمانت ملت نجیبه و دولت قدیمه ایران را با چشم حسرت زای خود زیارت مینمایم . و به بزرگترین ووفقیات الیه و سعادتهای ربانیه خوشبختانه نائل شده ام . زهی بزرگترین نعمتهای عظیمه . و خهی خوشترین آمال گیره ؛

هموطنان گرامی . و برادران اسلامی من ؛ همین دارالشورای کبرای ملی یا پارلمانت دولت علیه ایران اگر در عالم ریافت نظر شما میگردم خود مرا از جمله سرفه های روزگار . و بله های نامرزگار میدانستم و اکنون برای العین مشاهده میکنم که این مجلس عظیم با فلد زمان از تصور بتصدیق و از تصدیق بعمل و از عمل بشدت تعاقب و تنقید آمده فصحده آله تم حمد آله . مات مظلومه ایران با آن نجابت اصلی و فطانت جبر ، چندین هزار ساله خود در زیر این همه سیلان آتش فشان استبداد و هر گونه فشار مهابکه

بذل همه گونه مکرمت‌های خسروانی شد؛ و از طرف ملت نجیبه ایران دام‌ها گلگون . و پیکرها خرق خون‌آلود . زیرا که این مطالب تاریخی آشکار است که مات فاضله‌فرانسه و ملل متدنه و غیره در احداث این اساس مقدس . بنای دارالشوری را باخون چندین هزار فدائی و شهدای راه وطن عین ساختند . و سرها بی سرور اینکه در سر این صکار از سر خود غرضی نمی‌گذاشتند . چون گویی بیدان انداختند . تا این نعمت جاودانی و رحمت آسانی فائز شدند . و آنها یکی بنا به پارلمانت آنها بر جهوریت شد و اکنون مواد کثیرالضرر او را بحال ملت و مملکت در یافته‌اند . بآن جان بازها حالیه نوره و فریاد زنده‌باد دوات مشروطه مستقله می‌زنند . . . ؟

و هر چنین مظلومان روسیه پس از این همه اتلاف نفوس و اهدار نفوس هنوز در بنجه ستمکاران شهوت پرست و خون خوران نفس پرور اسیرند و مشکل است که راه استخلاصی بدون تجدید سفک دماء و هب اموال پیدا کنند و تعمیر این وهبت آیه که مشروطیت تا مه باشد موفق آیند اگر چه آخر خواهند آمد . . . !

حالا ما ملت نجیبه مظلومه ایران قدر این نعمت عظمی و وهبت عظیمی را بدانند و از گذشته دنیا و شداید اوضاع عمیق تاریخی مال

که سایه گستر نبود مگر بر مستملکاتش بحالش گریستن نمود . و آفتابی که بر تو افکن نبود مگر بر مستملکاتش بچیرت اندر آمد آه . آه . لاجول ولا توفی الا بالله . . .

از این علائم مؤله هو لناک . و شواهد مدحشه غمناک . یک باره جامه صبر و شکیبائی بر تن ملتیان چاک شد . و طاققان از فجاج فضایح و دلتیان طاق گردید . که بناگاه استمداد جلی . و مدینت خود را آشکار و بر جهانیان نمودار کردند . و ایران که مهد کیان و باستان راستان بود شروع به تغییر ماهیت نمود و آغاز به حیات جدید کرد ولی خیلی خوب بوقع آغازید ؟

اگر این همت مردانه و حیت غیورانه را اندکی در عهده تعویق می انداخت آنگاه نام وطن محبوب عزیز ما بالاهاظ دیگر تذکار میشد و مامورین حکومت از جنس و مذهب و زبان دیگر مینمی‌گشت ؟

ککنون از دوجت عمده این اساس مقدس که بیشتر از همه جهات حسنه مستوجب تشکرات خالصانه . و نظایات صادقانه است این است که از جانب جلیل المناقب اعلیحضرت شاهنشاه مبرور مظفر الدین شاه انار الله برهانه و اعلیحضرت شاهنشاه منصور محمد علی شاه متع الله المسلمین بطول بهانه مقاومت مستبده نگر دید و با که

متمدنه عالم که مجاهدات ضعیفه سیاسی را مدنون نموده استفاده حاصل کنند . و در نکات حالات عتیقه گذشتگان باتنی تعقل و تفکر نمایند و تشکر بی اندازه نمایند ؟

ای وکلای عظام . و نواب و الا مقام که ضامن بقای چهل کرور ایرانی هستید . و ترقی و بندگی این مات مظلومه را باعید . چنانچه از آغاز بدست آوردن این عطیه الهیه که مشروطیت و حریت باشد متفقاً بیانات قدم و زیدیداید . و اسم مبارک خود را در سر لوحه تاریخ قرن چهاردهم در کمال شرف و افتخار مطرح داشته اید . در اتمام نواقص زحمات و طنخوها نه ملت پرورانه مجاهدانه رفتار و حقیقت شمارانه اقدام کنید . و کله نفاق و ضرر را از هیئت جامعه دولت و ملت مرتفع سازید . و عمومی در راه استقلال دارالشوری کبری ملی . و استمرار سلطنت عظمی متفقاً همت غیورانه و حیت سر دانه میبدول نمایند . و معنی یدالله مع الجماعه را منظور . و اعتصموا بحبل الله را معمول دارید . و از تیشه وفاق ریشه نفاق خانان و وطن را بدر آرید . و در حراست و پرورش دادن این مهال سرسبز شجر مقدس مشروطیت میکرو و بهای موفی ذره بینی را هلاک سازید . و در استخلاص چهل سر کب و فلاکت محرب ملک و ملت ایران ثابت

قدم غیرت و نژاده باشید که در این راه خطر ناک . و منظره هولناک که بیروع بر قن کرده اید باید خط مستقیم را بگیرید . و از در خانه داخل شوید و در کلی امور . و مصالح جمهور آرا را متفق سازید و یکبر اتمام کرده و مستحکم نموده بکار دیگری پردازید که اگر در این نکات عمیقانه اندکی انحراف یابی گداز آباب بزیند خدای ناکرده ایران ویران و ایرانیان سرگردان و اوضاع مملکت پریشان می شوند . . . !

همه عالیان می دانند که این همه خرابیهای آشکارانه و وطن عزیز ما که از غرض خائفانه . و حرص شهورت پرستانه . و طمع نفس پرورانه و افاده بی معنی سفیرانه چند نفر اشخاص ممد و دخائن سلف بوده تسمیرش از دست آدمهای عالم غیور و دانای وطن دوست بر میاید لا غیر . ؟ و سوله این قبیل اشخاص معظم مدارس جدیده و مکاتب عهدیه است (هر چه داری اگر بعلوم دهی ه کافر مگر جوی زبان بینی) پس چیزی که حفظ این اساس مقدس و ترقیات وطن را ایشمار می کنند تنظیم مدارس و تعمیر مدارس است که برای ما مقدم از همه و خوب نامه دارد ؟ چون که تمامی قوای ما الحال بدو جهت بمطوف است اول وزارت علوم . دوم وزارت مالیه و تاهس چند بسرحد فرصت راه داریم باید سنگ مکاتیرا استوار حکیم و حتی المقدور مدارس را

دیگر وکلای معظم و نواب منمخ دارالشوری کبری ملی ایران بهر
 چه آرای مبارکشان علاقه گیرد البته صلاح دولت و فلاح ملت است و
 عاجزانه توفیقات همه را از حضرت بیگانه نخواهیم . آمین



(اخطار)

روزنامه چهره نما که موقتاً در محاق تعطیل است . پس از دوره سیاحت
 گمنام مجدداً از افق معارف پایش مصر با چهره پرتو فشان ساخت مقدس
 وطن عزیز و دیده هموطنان بآئینز را روشن و رشک گلشن
 خواهد کرد ؟

بتاریخ ربیع الاول ۱۳۲۵ (ح . م . عبدالمحمد)

«-» رئیس مطبعه شاهنشاهی عبدالله قاجار «-»

آباد سازیم) در اینجا مخصوصاً از خدمات جرات چیزی نمیگویم که حمل
 بر غرض شخصی و راجع بچهره نما شود (و منتظر حاصل نتایج
 شاگردان آن باشیم . چرا که جهالت ناخاف اسلاف ما ملک و مات
 ما را بدین روز سیاه و حال تباه انداختند . و اگر در واقع از دست ما
 کساری بر میامد در این چند صد سال کرده بودیم و کشتی طوفانی
 شده . وطن مقدس را از گرداب مهالک بر میآیدیم . و الان که
 رقبای متعددی بدیوار ناامیدی تکیه زده اند و ملیونها مسلمانان عالم
 توجهشان باین دارالشوری کبری ملی ایران است باز از جزئی نوسعدت
 بار معارف ماست . که بر گوشه و کنار وطن عزیز ما ناپیدن نموده
 و اعضای محترم این مجلس مقدس را پرورده . و بر سر کوز وطن
 مقدس عزیز ما فرستاده ؟

بنده شرمنده که خادم حقیقی دولت و ملت هستم و بذریعه روزنامه آزد
 چهره نما به برخی آمال مقدسه و طنخوهاهانه در این مدت ناآل آمدم
 کنون اندیشه ناچیزانه ام تا این پایه در این مرکز وطن عزیز توانست در این
 مورد از مقامات اصلاح عامه راهی به پیاید و باز توسط روزنامه
 چهره نما در مصر طرق مختلفه را می پیاید و نگفتنی را بسهم مشترکین

عظام میرساند

بخش نهم

مدارس

www.adabestanekave.com

از حضرت عبد العظیم



حضرت بزرگوار جناب مستطاب بنامه تقدیر فرموده (بفضل انا را) بیدار کردن و کتب مهم و دارالعلوم را بیدار کردن

۱۳۲۵
۲۵
۱۳
۲۵
۱۳
۲۵



موالیم

چون در ظل حمایت حضرت حجت الله
الاعظم ارواحنا فداه و بعض سلاهی ذات
قدس شهبازی خلدالله ملکه و قوام زبان
مشروطیت در روز بروز از ما بوی عظم
موقع امتحان سال اول مدرسه مقدسه
عظیمه است اولیای مدرسه از اکثر متنی
میباشند که از ساعت در بعد از ظهر تشریف
فرمائید ما جزاً مدد رسد و قرین امتحان
فرمایید



اعوانتنامه

دبستان بهجت ایرانیان
در لنگران

چون بتأید حضرت حجت المص و الزمان عجل
الله فرجه روز دوشنبه ۲۸ شعبان المظم ۱۳۲۵ مطابق
۲۴ سنایر ۱۹۰۷ دبستان بهجت ایرانیان افتتاح
خواهد شد لهذا هیئت مدرسه بهجت خواهشمند است
در روز مزبور ساعت دوازده به تشریف وجود
محترم ساحت دبستان را مزین فرمایند .

قونسول دولت شاهشاهی علیمحمد

نمره ۳۴ ایسکالانت

-۱-

مدرسه متوسطه رشت برای کلاسهای اول الی چهارم از تاریخ نشر این اعلان الی آخر برج میزان ۱۵ نفر شاگرد بی بضاعت مجانی و ۲۵ نفر شاگرد با شهریه تخفیفی از مردمان متوسطه الوسه امسال می پذیرد و بعلاوه تمام کلاسهای مدرسه شاگرد قبول مینماید از اول برج میزان الی آخر آن برج بر اولیاء اطفال لازم است که در این دوره اقل از تحصیل اطفال خود باز نمانده این مختصر فرجه را مفتتم شمارند

-۲-

متعلمین که از طرف معارف بایشان در آخر امتحانات سالانه امساله وعده تجدید امتحان داده شده بود از تاریخ نشر این اعلان الی اول برج میزان در معارف حاضر شده داوطلبی وسابقه خود را ارائه دهد تا بیشت ممتحنه رجوع گردد

-۳-

کمیساریای معارف عموم مدارس گیلان را در تحت نظر گرفته مصمم است شاید بتواند تمام را بلا فرق ملی ودولتی با بودجه های داخلی آن مدارس و مساعدت وجهی از معارف بقدر امکان و فراخور هر یک را مرتب کرده یکشکل و تمام المنعمه سازد بنا بر این اعلان میگردد :

رؤساء و معارف ومدیران مدارس راست که تا اول برج میزان مدارس خود را ذکوراً واناثا یکی از سه شکل : دبستانی چهار کلاسه شش کلاسه تبدیل و در عین حال راپورت دهند که از حیث معلم نقایص ایشان چیست تا از طرف اداره فرستاده شود ودر ضمن باید کاملاً رعایت کند تشکیل فوقی هسته بمعنومات دستجات موافق پروگرام است و مساعدت بموجب راپورت مفتشین سیار رفع نقایص ^{مورد} _{مورد} ^{نیو} تقدیم وجه تاریخ ۲۲ برج سنبله ۱۲۹۹

اموخته کفیل معارف و اوقاف

اعلان مدرسه سیروس

خاطر هموطنان محترم مسبوق است که از چندی باین طرف تاسیس مدرسه جدیدی در طهران منتشر شده و عموم معارف خواهان و اولیاء اطفال حتی جمعی از شاگردان محصل بانهایت بی صبری در انتظار بودند. ابتداء لازم است که عات تاخیر را باطلاع عموم برسانیم

مدرسه مذکوره بنا بود در محل مدرسه شرکت فرهنگ که چندی است بنا شده و تا کنون اثری از آن بطهور نرسیده است افتتاح شود و اجازه کتبی هم از طرف شرکت مزبور داده شد و بعد بقتة برای هیئت عامله شرکت بدا حاصل شده و از تفویض محل مدرسه امتناع ورزیدند کارکنان مدرسه در تمام این مدت مشغول مدافعه و رفع موانع بودند. بالاخره بتوفیق حضرت حق و حسن توجهات امام عصر عجل الله فرجه موفق بافتتاح مدرسه که دارای شش کلاس ابتدائی و سه کلاس متوسطه است شدند دروس این مدرسه عبارت است از قرآن و شریعات. و فارسی. اخلاق تاریخ. جغرافیای عمومی و مخصوص ایران. بیانات تاریخ. خبر و مقابله هندسه. نگاریم تصاعدات و دفتر داری و مشق و بدیع.

عربی: صرف و نحو عربی کاملاً. قرائت: املا. انشاء. تجزیه و ترکیب و فقه. فرانسه: عجله تا درجه تصدیقنامه رسمی (سرتیفیکا دتود)

(دروس ذیل بزبان فارسی و فرانسه تدریس میشود)

علوم طبیعی: فیزیک. شیمی. گیاه شناسی. حیوان شناسی. تشریح. معرفت الارض. ریاضی. حفظ الصحه. جغرافی عمومی و تاریخ عمومی مشق خط و املاء. انشاء کافی آقایی که طالب تحصیلات و دروس فوق میباشند از روز دوشنبه ۳ صفر در مدرسه (سیروس) واقع در خیابان چراغ برقی (خانه اجلال السلطنه) حاضر شده و ناسامی خود را ثبت نمایند، صورت شباه نامه و نظامنامه و پرگرام مفصل جداگانه طبع و نشر شده است اولیاء اطفال میتوانند بمدرسه آمده و صورت مفصل آن را ملاحظه کنند. کلاس شب هم نیز در مدرسه دایر است که فارسی و عربی و فرانسه و ریاضی و دفتر داری تدریس میشود

صورت پرگرام و مبلغ شهریه محصلین روز و شب با شرایط لازمه در کتابچه علیحده چاپ شده در مدرسه حاضر است و افتتاح کلاس شبانه از اول هفته آتی خواهد بود

بیان نامه *

از طرف مدرسه سیروس

مقصود اصلی

ماده (۱) مدرسه سیروس برای تربیت اطفال ایران و تهذیب اخلاق و تحریک هرق اسلامیت و حفظ رسوم مذهبی و عادات ملی و علاقه بوطن و خدمت بمملکت با اسلوبی منظم در طهران مهت حضرت ... آقای نیر السلطان و جمعی از معارف خواهان تاسیس شده است

(تخصیلات)

ماده (۲) - دروس این مدرسه عبارت است از: آموختن زبان فارسی و عربی و ادبیات بعد از اتم و کفایت - علاوه تحصیل لسان فرانسه که زبانی است بین المللی و علمی و طرف احتیاج مشرق زمین است

(درجه تحصیلات)

ماده (۳) - متعلمین این مدرسه علاوه بر تکمیل شش کلاس ابتدائی سه کلاس متوسط نیز طی کرده و تصدیقنامه رسمی دریافت خواهند کرد محصلین لسان فرانسه پس از اتمام کلاس (سر تیفیکاد تود) تصدیقنامه رسمی موافق مدارس اروپا دریافت خواهند کرد

(متعلمین)

ماده (۴) - مدرسه سیروس شاگرد شبانه روزی و روزانه را نیز علاوه بر شاگردان معمولی پذیرفته و لوازم شام و ناهار و وسائل آسایش و استراحت و حفظ الصحه را تهیه کرده مراسم طهارت و نماز و سایر فرایض را کاملا رعایت نموده است -
ماده (۵) - شاگردان روزانه که فقط ناهار در مدرسه صرف می کنند باید صبح وقت معین داخل مدرسه شده و عصر وقت معین بسایر شاگردان مرخص شوند. وقت نهار با شاگردان شبانه روزی نهار صرف خواهند کرد
ماده (۶) - شاگردان روزانه که نهار در مدرسه صرف می کنند همه ماهه باید مبلغ چهار تومان (علاوه بر شهریه مدرسه) قبلا کارسازی نمایند .

ماده (۷) - شاگردان شبانه روزی علاوه بر شهریه مدرسه هر ماه مبلغ پانزده تومان قبلا خواهند پرداخت.
ماده (۸) - شاگردان شبانه روزی هنگام ورود مبلغ ده تومان بابت اثاثیه مدرسه خواهند داد .
ماده (۹) - غیبت شاگردان شبانه روزی و روزانه فوقنیکه بواسطه ناخوشی طولانی نباشد باعث تخفیف در مبلغ معین نخواهد شد
ماده (۱۰) - شاگردان شبانه روزی که از ولایات بمدرسه سیروس می آیند باید بکنفر ادم صحیح که طرف شناسایی و اطمینان مدرسه باشد معرفی کرده که در اداء وجه ناخبر نشده و ضمنا واسطه روابط مدرسه با ولایای اطفال در خارج باشد
ماده (۱۱) - شاگردان حق پذیرفتن وارد و مهمان ندارند مگر وقتی که از طرف قائمیل ایشان بوده و مدرسه بشناسد
ماده (۱۲) - شاگردان شبانه روزی علاوه بر دفتر عمره مدرسه همراه دفتر کوچکی از مدرسه دریافت خواهند کرد که محتوی حسن اخلاق و ترقی و صحت مزاج و تربیت شاگردان است - دفتر مذکور باید برای اولیاء ولایات فرستاده شود
ماده (۱۳) - خروج شاگرد از مدرسه فقط روزهای جمعه و ایام تعطیل خواهد بود انهم در صورتیکه يك نفر نوکر معروف نزد اولیاء مدرسه از طرف قائمیل یا نماینده او وقت صبح ساعت معین بمدرسه آمده و شاگرد را با خود برده عصر بوقت معین مراجعت دهد - هنگام رسیدن بمدرسه شاگرد باید دارای کاغذ از طرف قائمیل یا نماینده باشد که ساعت ورود صبح و عزیمت عصر را مصرح باشد

(تعطیل تابستان)

ماده (۱۴) - مدرسه سیروس در دماوند دارای بیلاق های بسیار صحیح و خوش آب و هواست شاگردان شبانه روزی می توانند در نهایت آسایش و راحتی تعطیل خود را در آنجا در تحت توجهات مخصوصه معلمین و پرستار بگذرانند .
ماده (۱۵) - قبل از حرکت به بیلاق شاگردان باید حقوق سه ماهه خود را قبلا پرداخته و مبلغ شش تومان بعنوان فوق العاده مخارج ایاب و ذهاب بصندوق مدرسه کار سازی خواهند کرد .

(لوازم مدرسه)

(۱۶) - شاگردان شبانه هنگام ورود بمدرسه اشیاء ذیل را با خود خواهند داشت :
- ملافه چهل وار - در چهار تخته هر تخته سه ذرع طول - هوله میز : ۲ عدد - هوله روشویی . دو عدد
- پیراهن روز . دو توب - پیراهن شب . دو توب - جوراب و دستمال بقدر کفایت - ماهوت پاککن . دو عدد - آئینه يك عدد
- کفش . دو عدد - کلوش . يك عدد - زیاده بر این آنچه باشد
(۱۸) - روز ورود شاگرد بمدرسه اولیاء و قائمیل او متعهد و متقبل تمام مواد دستور مدرسه شده و کارکنان مدرسه ایشانرا مسؤولی دانند .
(مطلبه برادران باقر زاده)

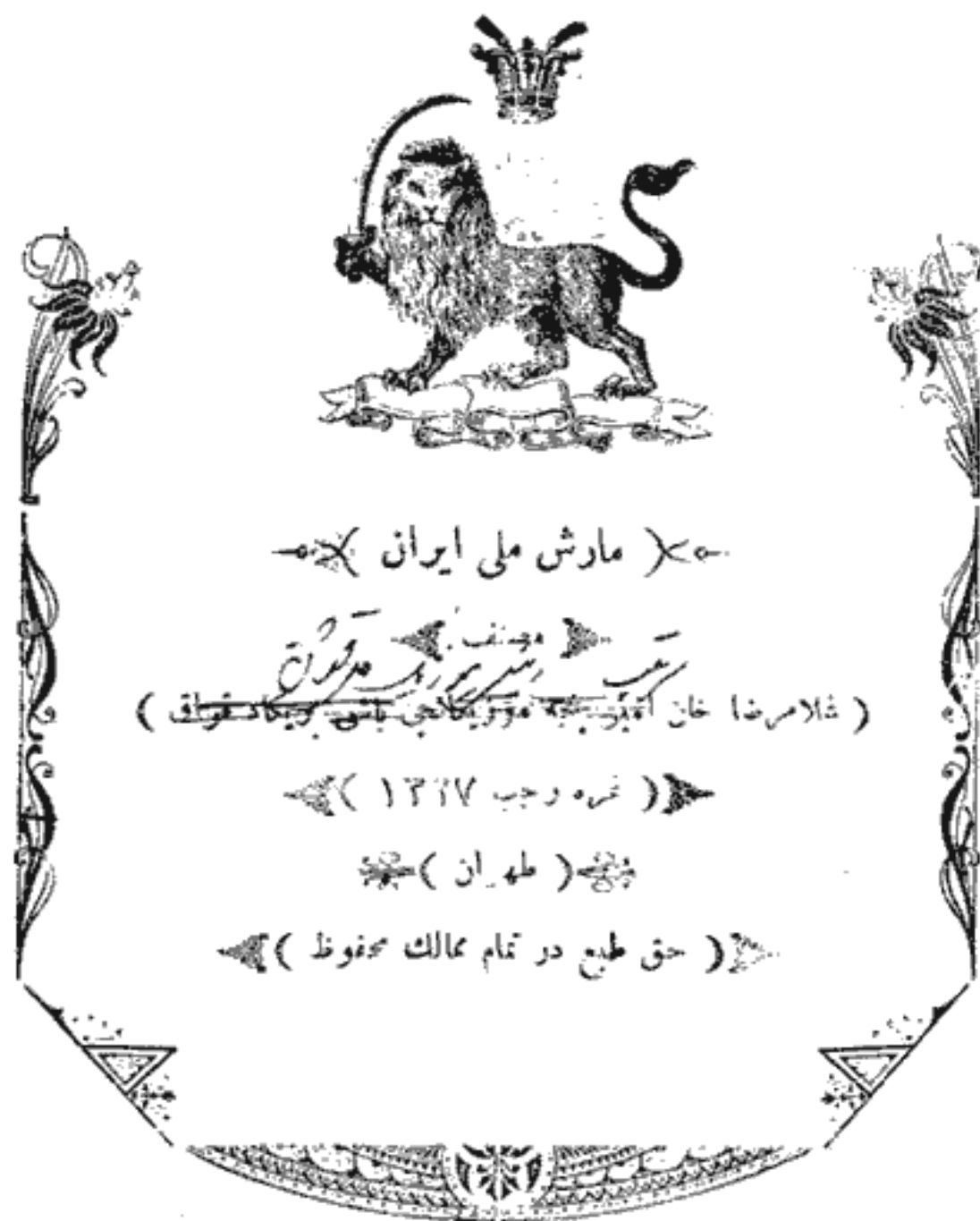
تعطیلات رسمی

مدارس دارالانگلا فہ سہرائی

شہور ہجری قری	عددیام	ایام	ملاحظات
محرم	۵	۸ - ۹ - (تاسوعا) ۱۰ - (عاشورا) ۱۱ و ۱۲	
صفر	۲	۲۰ (اربعین) و ۱۸ (شہادت امام حسن)	
ربیع الاولی	۱	۱۷ (مولود حضرت رسول)	
ربیع الثانی			
جمادی الاولی	۱	۱۳ (وفات صدیق اکبر)	
جمادی الاخرہ			
رجب	۲	۱۳ (مولود حضرت امیر) و ۲۷ (یوم البیت)	
شعبان	۳	۳ - مولود حضرت سید الشہداء - ۱۵ - مولود امام عصر علیہ السلام - ۲۷ - مولود امامی حضرت امام موسیٰ	
رمضان		برای مدارس ملی نصف روز از صبح تا ظہر	
شوال	۱	غیرہ (عید فطر)	
ذیقعدہ			
ذالحجہ	۲	۱۰ (عید اضحیٰ) و ۱۸ (غدير خم)	
حمل	۹	از ابتدای روز ۱۱ تا ۱۹ و سزده عید	
تمطیل بابستان	۷۵	از اول سر طاب انبیت یا نزد دعم سابلہ برای مدارس ملی نصف روز از ظہر تا عصر	
افتتاح پارلمان	۱		

تحریر آئی شہر جمادی اولیٰ سنکو زئیل ۱۳۲۹

میزان کل ۱۰۲



انخوت

حریت

Marche Nationale Persane

Composée

par

Général Gholam Reza Khan

Directeur des musiques de la ~~Brigade des Cosaques~~

19 Juillet 1909

Téhéran

Prix 50 cent.

قیمت یک قران

طالبان رجوع کنند به مغازه مسیو کیساس اداره ایران نو و مطبعة فاروس

تصویر ۱۵۱

مختصین اشعار است بزبان ایرانی بطرز موسیقی اروپا

(گفته جناب میرزا ابوالحسن خان فروغی)



۱۱

تا نماد از ما بحر خالق غلام ملک ایران راتبه کردید نام

بیشه خالی چه نمود این مقام شیرازی از هر سودرآمد از کف نام

تا که عفریت جفارا بر درد عفریت جفا را بر درد

داد تا در کشور ما بیک آزادی ندا

یکه مردان وطن برخاستند آخر زجا

راست اندرین جهان موطن عزیزترین سراسر است

حفظ خاک آن آبروی ماست باز کوششی جوشی مردان

۱۲

گر شنیدی قصه مردان ما ها پهری آتشین میدان ما

نیز بشنو این ندای جان ما کرد آزادی بود جولان ما

زانکه اعضان عدالت پرورد اعضان عدالت پرورد

یافت چون از جور استبداد جان ما خلاص

روح ما هرگز آباد از نور آزادی جدا

هان ای برادران رایت وطن آیت خداست

اصل مردمی حفظ این لواست باز غیرتی همی باران

۱۳

شیر مردان چون ندیدند اختیار بهر آزادی و عدل و افتخار

بقراری را چه آتش اشرار بر کردند از دل و جان برقرار

بو که آن دوران ظلمت بگذرد آن دوران ظلمت بگذرد

رفت هر صاحب دلی راه طلبکاری و حقوق

چون شنید از آنتایان گفتگوی آنتا

راست در بر کسان شرح کار ما انتخار مانت

بهترین حدیث شرح اجرامت نیک میشاو بیخوان سادان

۱۴

چون بخون شیر مردان وطن تازه شد ارکان این ملک کهن

هر گرا از خون ما باشد بتن زین سپس در راه ایران بسخن

جان و سر را خود بچیزی نشمرد سر را خود بچیزی نشمرد

هیچ میدانی که ما را بهر ازین تکلیف چیست

ملک ایران را بخون خویش بخشیدن بنا

راست اندرین جهان موطن عزیزترین سراسر است

حفظ خاک آن آبروی ماست باز کوششی جوشی مردان



Ecole des sciences politiques
de Téhéran

Procès-verbal des examens du cours d'administration pratique et comparée.

Les examens du cours d'administration pratique et comparée ont eu lieu à l'Ecole des sciences politiques, conformément aux instructions du directeur de l'école, le 20 juin 1914 (25 Radjab-30 Djoza 1332) à 9 h. du matin:

Sur le programme du cours de Mr. Demorgny, jurisconsulte-professeur, et parmi les six questions suivantes:

1° Les droits de l'Etat et les droits individuels,

2° La loi et le règlement,

3° Les attributions de la police, d'après le verset N° 100 de la sourate N° 3 du coran,

4° Le rôle des conseillers étrangers en Perse dans l'ancien droit et à l'époque actuelle,

5° Les garanties demandées pour le projet d'emprunt persan de 150.000.000 frs. en 1912,

6° La loi de Djoza 1329 sur le régime financier de la Perse et l'acte de radjab 1330 dans le pays Bakhtyari,

Mr. le Docteur Valiollah Khan directeur de l'école et des examens a choisi les deux premières questions (1 et 2).-

L'examen n'a comporté que des épreuves écrites. Trois heures ont été accordées aux candidats pour faire les compositions. Ces compositions ont été remises sans signature, avec un numéro d'ordre, per-

مدرسه علوم سیاسی
تهران

صورت مجلس امتحان دوره حقوق اداری عملی
در ممالک مختلفه .

مطابق تعلیمات آقای مدیر مدرسه امتحان دوره

حقوق اداری عملی در مدرسه روز ۳۰ برج جوزا

مطابق ۲۵ رجب ۱۳۳۲ سه ساعت قبل از ظهر

شروع شد .

مطابق پروگرام درس از شش سؤال ذیل :

۱ - حقوق دولت و حقوق شخصی .

۲ - قانون و نظامنامه .

۳ - وظایف اداره پلیس بر حسب آیه ۱۰۰

سوره ۳ .

۴ - مستشاران خارجی در حقوق قدیم ایران

و در دوره کنونی .

۵ - اعتباراتی که برای استقراض مبلغ سی و سه

میلیون تومان تقاضا شده بود .

۶ - قانون مورخه جوزا ۱۳۲۹ در خصوص

وضع مالیاتی ایران و حکم مورخه رجب راجع

بویلات بختیاری .

آقای دکتر ولی الله خان مدیر مدرسه دو سؤال

اول (۱ و ۲) را انتخاب فرمودند .

امتحان شاگردها فقط کتبی بود و مدت سه ساعت

برای نوشتن جوابهای سئوالات وقت معین گردید .

امتحانات بدون امضای صاحبان آنها جمع آوری

شد ولی هرورقه امتحان نمره مخصوصی داشت که

mettant de retrouver l'auteur après les corrections.

Dix-neuf candidats ont pris part à l'examen. Ce sont ceux dont les noms figurent à l'article 2 paragraphe 3 de l'arrêté du 18 octobre 1913 (17 Zighadeh 1331), portant transfert au Darol-Fonoun (École polytechnique de Téhéran) du cours d'administration pratique et comparée, précédemment professé par M. Demorgny à l'école Siassi. A ces candidats le directeur en a ajouté neuf autres.

La correction des épreuves, faite avec le plus grand soin par M. M.: Mirza Abbas Gholi Khan, Intorprète de 1-ère classe au Ministère des Affaires Etrangères, professeur de français à l'école Siassi,

Mirza Ziaed-Dine, ancien élève diplômé de l'école des sciences politiques, attaché au tribunal des affaires étrangères à Téhéran,

Demorgny, professeur à la classe Impériale, à l'école des sciences politiques et à l'école polytechnique de Téhéran, a été terminée le 23 juin 1914 (28 radjab 2 sarratan 1332).

La commission s'est adjoint comme secrétaires M. M.:

Mirza Saïde Khan rédacteur au Ministère de l'Intérieur, qui a été l'un des traducteurs du cours.

Mirza Ali Khan, rédacteur au Ministère de l'Intérieur, qui a été chargé de diriger la publication du cours en langue persane.

* * *

Cette correction a donné les résultats suivants:

Note maxima: 20
„ minima: 1

پس از تصحیح مطابق نمره اوراق نمره هر يك معلوم میشود .

عده شاگردانی که دوره درس حقوق اداری را امتحان داده اند ۱۹ نفر که اسامی ده نفر از آنها در قسمت سیم ماده دوم حکم مورخه ۱۷ ذیحجه ۱۳۳۱ راجع به انعقاد درس حقوق اداری عملی که سابقاً در مدرسه علوم سیاسی تدریس میشد در مدرسه دارالفنون مندرج است .

آقایان میرزا عباسقلیخان مترجم اول در وزارت امور خارجه و معلم زبان فرانسه در مدرسه علوم سیاسی و میرزا ضیاءالدین خان آناشه وزارت امور خارجه (گرفیه محاکات) و شاگرد دیپلمه مدرسه سیاسی و دمرنی معلم کلاس هابونی و مدرسه علوم سیاسی و مدرسه دولتی و دارالفنون طهران امتحان را تصحیح نموده و تصحیح آن در روز ۲۸ رجب ۲ سرطان ۱۳۳۲ (۲۳ ژون ۱۹۱۴) ختم شد .

آقایان میرزا سعیدخان منشی وزارت داخله که یکی از مترجمین درس حقوق اداری بوده و میرزا علیخان منشی اول در وزارت داخله که مأمور انشاء طبع دروس بوده است بسمت معاونت این کمیسیون نامزد گردیدند .

∴

نتیجه این تصحیح بطریق ذیل بوده است:

متنها درجه خوبی نمره: ۲۰
متنها درجه بدی نمره: ۱

N O M S	Numéros	Notes
Mirza Ahmad Khan	3	.
Mirza Ismail	4	12
Mirza Assadollah	5	14
Mirza Abul Kassem	6	12
Mirza Djavad	7	2
Mirza Habibollah	8	1
Bagher Khan	9	8
Abdul Hussein Khan	10	12
Ali Akber Khan	11	6
Ali Reza Mirza	12	8
Mirza Ali Agha	13	12
Seyed Ali Akber Khan	14	12
Ali Agha	15	12
Ghassem Khan	16	13
Mohammed Hossein Khan	17	16
Mohamed Mehdi Mirza	18	12
Mirza Mehdi	19	9
Mukhtar Khan	20	2
Mirza Mohamed Khan	21	3

* * *

L'ensemble de l'examen est faible, il n'a été remis aucune composition en langue française. D'une manière générale, la première question a été mieux traitée que la seconde. La seule composition qui, à la rigueur, pourrait être retenue, est celle du N° 17. Ce candidat, Mr. Mohamed Hossein Khan, a présenté quelques idées originâles et il a fait une comparaison assez heureuse des anciens errements administratifs avec le nouveau régime.

اسامی	نمره ترتیب	نمره امتحان
میرزا احمد خان	۳	۷
میرزا اسمعیل	۴	۱۲
میرزا اسدالله	۵	۱۴
میرزا ابوالقاسم	۶	۱۲
میرزا جواد	۷	۲
میرزا حبیب‌الله	۸	۱
باقر خان	۹	۸
عبدالحسین خان	۱۰	۱۲
علی اکبر خان	۱۱	۶
علی رضا میرزا	۱۲	۸
میرزا علی آقا	۱۳	۱۲
سید علی اکبر خان	۱۴	۱۲
علی آقا	۱۵	۱۲
قاسم خان	۱۶	۱۳
محمد حسین خان	۱۷	۱۶
محمد مهدی میرزا	۱۸	۱۲
میرزا مهدی	۱۹	۹
مختار خان	۲۰	۲
میرزا محمد خان	۲۱	۳

* * *

می توان گفت عموماً این امتحان نسبت به امتحانات سال گذشته چندان قابل تمجید نیست. هیچیک از شاگردان بزبان فرانسه امتحان خود را ننوشتند. کلیه سئوال اول (حقوق دولت و حقوق شخصی) بهتر از سئوال دوم (قانون و نظامنامه) اس داده شده است .

تنها امتحانی که بامنتها درجه انعام بر سایرین رجحان دارد امتحان داو طلب نمره ۱۷ است محمد حسین خان .

داو طلب مزبور در ضمن امتحان خود بعضی نظریات خوب ابراز داشته و وضع اداری سابق را با ترتیبات جدید بطرز خوش مقایسه کرده است.

1^{ère} question — *Les droits individuels et les droits de l'Etat.*

Très peu de candidats ont parlé des termes équivoques employés par la loi constitutionnelle du 29 chaban au sujet de la liberté du travail.

Les systèmes de réglementation des droits individuels qui ont le caractère d'une fonction sociale, comme le droit d'enseigner et comme la liberté de la Presse, par exemple, n'ont pas été compris.

Par contre, beaucoup ont fait ressortir avec assez de clarté la différence qui sépare l'égalité légale des inégalités sociales.

Quelques uns ont bien défini l'égalité et la proportionnalité de l'impôt.

II^{ème} question — *La loi et le règlement.*

Aucun candidat n'a donné de définition ni de la loi ni du règlement. Quelques uns seulement ont indiqué les conditions nécessaires pour qu'un règlement soit valable. Beaucoup n'ont pas su faire la différence entre le décret du chef de l'Etat et les arrêtés que peuvent prendre les différentes autorités administratives: ministres, gouverneurs, kedkhoda etc.

Enfin les idées ne sont pas nettes sur les caractères des autorités administratives, ni sur la nature du pouvoir réglementaire.

En somme, la promotion de 1913 - 1914, (1331-1332), de l'école des sciences politiques de Téhéran, pour le cours d'administration pratique et comparée, a beaucoup à faire pour atteindre le niveau et la valeur de la promotion 1912-1913, (1330-1331), en ce qui concerne les matières de cet enseignement.

Téhéran le 23 Juin 1914.

Le Président de la Commission des examens

Abbas Gholi Khan

Les Membres

Ziaod Dine.

G. Demorgny

Les Secrétaires

Mirza Ali Khan.

Mirza Said Khan.

سؤال اول - حقوق شخصی و حقوق درات

از داوطلبان فوق فقط عددی قلی در خصوص عبارت مبهم و غیر واضحی که قانون اساسی ۲۹ شعبان راجع به آزادی پیشه و کار استعمال کرده است اظهار عقیده نموده اند. داوطلبان مذکور طرق مختلفه را که ممکن است برای انتظام حقوق شخصی که دارای صفت مشاغل مدنی میباشد از قبیل حق تعالیم و تعلم و آزادی مطبوعات استعمال نموده کما هو حقّه تفهیمیده اند.

اغلب شاگردان اختلافی را که مابین مساوات در مقابل قانون و عدم مساوات در هیئت اجزایه (مساوات در احوال) موجود است بجزر و ضوح بیان نموده اند. بعضی ها مساوات و اشتراک نسبی اشخاصی را در تأدیة مالیات و مخارج دولت بجنوبی تعریف و تشریح نموده اند.

سؤال دویم - قانون و نظامنامه

هیچیک از داوطلبان نه تعریف قانون نموده و نه تشریح نظامنامه را نوشته اند. فقط بعضی از شاگردان شرایطی را که برای قانونی بودن نظامنامه لازم است ذکر نموده اند. اغلب داوطلبان باختلافی که مابین فرامین رئیس دولت و احکام صادره از مقامات مختلفه یعنی وزارت و حکومت و کدخدا و غیره موجود است بی نبرده اند. بالاخره می توان گفت که نظریات شاگردان در خصوص شرایط لازمه برای قوه که صلاحیت اداره کردن و وضع و ترتیب نظامنامه دارند چندان واضح و مبرهن نیست.

خلاصه قوه شاگردان فارغ تحصیلی هذاتمه ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ (۱۹۱۳ - ۱۹۱۴) در دروس حقوق اداری عملی نسبتاً از قوه شاگردان دوره سال گذشته ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ (۱۹۱۳ - ۱۹۱۴) کتر است.

طهران بتاريخ ۲ سرطان ۱۳۳۲

رئیس کمیسیون امتحانات

عباسقلی

اعضاء | گد دمرنی | سعید
| ضیاء الدین | علی
| منشی ها |

بخش هفتم

راه و بازگانی

www.adabestanekave.com

لا یجه ایست که چاک کج جان نشا هر یوسف مستی سازد ز رخسار
 د دیاب سلاه آهمن خور اسان نقدیم سخا پاکای جوی اهل
 آسای قلبس همایون نشا شاهنشاه صا جعفران و حنا فدا ده

میکنند

و تا که حساب حساب غلبی ز تو ای که کاش در بر او موی فایده در شمس نشسته که
 جان نشا فرزند بود بدو که باطنی سخن تو فیان است که بی نظره و در سر کشته و در آن دار احیای و شکران
 که سرفشان حضرت رضا علیه السلام حساب زوار را که در این راسته بشود شمس نشسته
 در کی بچینج کند که با خدا بیگانه است از خیال عمده که همیشه مطهر از بیرون است
 در سخا فدا بود و دست بیاید که جان نشا ز حساب لغز این حساب محکم که تمام این کار
 کرده حساب ای که با کینه نیست آورد و در این کج دوری که در نظر حقیقت بر صفای نشسته
 شمس و زوایای حساب شایه بود که در لاله فرزانگی که کشته خبر انسان و سایر و در و در
 استنمان با یک ایسان و در میان نشا آن شهر غمناک و در میان و در میان غمناک
 خراسان و شاه برز و در میان و در میان که در میان که در میان که در میان که در میان
 اعداد و در آن که با بنیامان را در آن شرف نخواهد تخمین و بر آورد که در آن
 بجا و در خود که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن
 آنها را جنبه یک و در در این نشا زل زل نشا در این صفای و در این صفای و در این صفای
 و در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن که در آن

کجه در صبر این باب دقت و موطنیت دارد حساب بنما از تیر با کانه ضعیف که در بوی که
 امکان کرد و چون که بعضی از زوار قبل از راه افتادن جا کاران آنها از دست طران منزل
 رسیده بودند و یا بعد از وصول جا کاران آنها را می شده بودند و آنها مجهول اند و در حال

در این حساب نیست

زوار که از شمس عازم او طران خود بودند و از او طران خود غرضت شده و از او شمس که
 در عرض راه شماره آنها را نکاشته و نقلی آن زوار ندانند که از دست کج دورند و با
 بشود می رفتند که بسبب غیبت راه این وفات اکثر زوارین بقیده و منتظر است و این لغو
 هم باید عرض شود آنها که در وفات منزل زوار شده و جهت کج دور نشد زوار سرفشان نشسته
 بدلیل اینکه بسبب نزدیک بودن عید اخئی اغلب زوار در شمس ماندند و زوار آنها که در راه کشته
 شرف شدن را دانستند بسبب آن می فرسایدند و منتظر و این است که غرضین در این میان که
 از راههای دیگر و می دهند و آنها در کین راه از چهار هزار و چهار صد است • بکنند
 و نیز گفته و درست اکنون که هم سرد شده نسبت بسیار رضول هر دو کم تر حرکت از زوار طران
 مهاجرت کنندگان از شمس بسوی او طران خود و غرضین شمس از دست طران و غیره و در
 بیان درشت متلاقی میشوند و در آنجا خوب میتوان شماره آنها را بدست آورد و در وی
 خود با حاجی سیر و طیب بالای با هم بر طاقه حرکت از راه اعداد هر دو فرقه با در وقت
 نوشته که آن زوار این کج دور است و علاء و بر آنانی است که در عرض راه وفات کرده اند
 پس از آن گاهی خاطر مبارک اکثر است زوار و اینکه آنها صیغ در این راه کرامت مال
 میدهند خاطر هر ساله مبارک از شمس است این راه بشرط خاصه شدن راه و آهمن تو ای مطلق

در باره تو سرفشان
 در باره تو سرفشان

بقای نامهای با تاریخ توکی نشان راه که سفر و بنا گنیز از عیست و فکارت در طریقت
 ایران و فرستادن صلوات برون ها و کھیا سار کشت در معراج
 فرادان عیست و کمال در غیر فرسوخ رفتن کھولات ارضیه تعدد در اذیاء و اعیان و عرف مشهور
 فقه داران از نزال و امیر در مثال از مجموع است و بقیه است و بهر که اکنون با نمودن راه کھیا سار
 ذاکت بلیون احتیاج مای است توکی که اکنون در بنا با می کنند آنها غیر تعدد در است
 صحبت شاد است طبع توکی که شرت توامد تا مسل توکی شاد است که شرت بزرگ
 بچته دار است برون آنها از فرج غیر آیام شاد است ای از توکی و سوال
 زیارتن هر چه از اول آیت از اول قدرت و وقت حلت در نظر آگهی حرکت حرکت بصیرت شش
 در عیست و صفت توکی که این قیامت است تمام دارد صفای لا ائمه کھیا سار تمام دارد
 و در سه شاد است از نزال توکی که شده شد چندین از اول آیت از اول قدرت در اینها که
 قوتن توکی از عیست توکی که این در نظر آگهی است این در نظر آگهی است این در نظر آگهی است
 جز اینها که در سبیل گویا شاد است سر عرض افتا و راه آه آن کھیا سار نزال و نزال
 و لا تحیی اولاد که اضعف آنها منور بنظر ما نمی آید

خواهد شد بعد از آن با نمودن محذور در وقتی چنانچه هر طرف او کس با نمودن ناخته شدن راه آن
 در این خط فتوحی که در بعضی از ادارا گرفته است که حضرت عبد الهلیم و از آنجا بقیم شریف و کشته
 از نظر آن همیشه تفسیر کشید و شود بدون تردید در مذاق هر کس که در زمان عیست خود از
 برای اجزای این کار که صافی نصیحت است و اسطر اسطر و اجزای می توان پیدا کرد که احتمال نزول
 بعین میرود که در اندامی نافع این بر او شد که در اول آن مثال فانیون می توان کشید
 راه هر کس ان از آن راه و یک نشسته بشاید بنده که از استر با بود و یک سر راه بهر
 بود که هم برای تجارت و کم کم است هر کس فطری بیلهای آن در با با با با و منور بهر
 باشد

این طرح است و با هر قدر از آن طرحی است که از آن نالی بطهران تصور شده است هر که
 از آن نالی تا بطهران چنانچه می بود که از نالی شاد برود و در نالی نوزده فرسخ است آگهی
 پولیکلی و توکی تجارت و در اینها آگهی شدن از نالی قابل و با کس استند
 لم از نالی حنا سار و طلب سبیل آگهی و طما در کسولت مشرف شدن با آن نالی نوزده فرسخ
 اگر صیفا طرا با هم نظام هر آنکه سنی و اشیخ و هویدا است مومنا کھیا سار نالی نوزده فرسخ
 در زید و او و نالی تا بطهران صیانت در نالی هر دو فرسخ باشد

تاریخ پهلوی فقهه اکرام ۱۲۶۷ هجری قمری در مشهد تفسیر این زندگان خدا هم است تا آنکه
 پاسبان امام ششم حضرت رضا علیه آلاف التحية والثناء نظر نحو ایش عمده الامراء ام
 سعده سلطان میرزا کوچک خان شاد را لوزار به ارج برار زوی تخمین که در معنی نزدیک
 به تحقیق است می نویسیم ❀
 در سلهای پیش که راه قطرات عرش در جاست یعنی که برای مملکت و خف اشرف سرد
 و متروک بود و از مشهد متفلس زیاد می آمدند و شمار روز در سال از صد هزار زیاده می شد
 اما در این سنه که سال ۱۲۹۹ هجری قمری است و مطابق تاریخ میلاد حضرت مسیح صلوات
 (۱۸۷۹) و (۱۸۸۰) است زوی ام رفته در هر نوبت دو هزار نفر می آیند که در کس
 چهل و هشت هزار نفر می شدند و این روز را از خاک فقیریم و عربستان که هر دو خاک خارجه است
 و از داخل ایران از آذربایجان و حمسه و قزوین و کرمانشاهان و همدان و کیان و مازندران
 و عراق و آصفهان و قم و کاشان و طهران و نواحی طهران از راه شام و مدی آنینه
 تخمین از شهرهای خراسان از قندهار و سیستان و دوشان و شام و مدی آنینه و بزرگوار و تبریز
 و نوقیان و شام و بورد و کورد و سر ولایت و شیر و غیره از همان خط راه شاهان
 می آیند ❀
 با حالت حالیه که در ایران راههای دور و دراز را می پیمایند که طی آنست آنها را قه
 و سلی که می کشد که طهران است ۲۸ روز لازم است که از طهران به بند یابیند سوای ایام
 در مشهد و در ۲۸ روز هم بر که در چوکنه از طهران تا مشهد ۲۳ منزل است و چهار روز هم
 اتراق میشود و در این مدت که از نودالی صد و بیست روز می فرست آنها طول میکشد

در ایاب و زوایب و توقیف اینجا اقلام صراف کثیر مردم متوسط الحال با اسب خود می
 روی ام رفته کثرت قرآن میشود
 در صورتیکه از طهران الی مشهد هفتاد راه آسب خسته شود که نودا برانند از طهران الی مشهد این
 مسافت را در ۲۳ ساعت طی کرده بیدار و در سه روز زیارت خود را کرده در ۲۳ ساعت
 مسافت بطهران میکنند و هر نفری زوی ام رفته در آمدن و مراجعت از طهران تا مشهد
 و از مشهد تا طهران هشتاد و پنج قرآن که باید بدین وقت بلا عرق صد روز از یک برسد
 حالای کثیرا فرود می تخمین کسبده و بیجا هزار نفر از طهران و شام هر دو هر سال تردد
 خواهد شد ❀
 الآن اسب که از خود شهر شده و سایر شکر با و ملوکات خراسان جمع کثیر کرد و لا تخف
 میزدند و فکجه در راه استیل شده و مدت مسافت کوتاهی که در راه است صد روز از یک بر
 نیز در سه چندان خواهد فرود ❀
 محض اینکه صد صحیح نزدیک تخمین بدست آید در این کتابچه عدد روز را که با راه این
 از طهران الی مشهد آمد و شد میکنند نوشته میشود اگر چه این حساب تخمین است نه تحقیق
 سهصد چهلان زوی وقت و اکثریت آرا نوشته اگر تکلف در کم و زیاد می کند و در
 خواهد بود و زیاده و کمتری در صورتیکه از طهران بکعبه است و از آنجا که در مشهد
 مشهد راه را بکشند آنوقت عدد روز را در اضا و اندیشه نخواهد بود البته اولاد کثیری که لا مورد ❀

اینکه در کلاس این که کوه خنجر و بی که پیش از صلوات از جانب جرات که در وقت نماز است
 ولایت است هر چه در صلوات است در روز اول شمس روز دوم حضرت زین العابدین و در روز سوم حضرت
 سید الشهدا و در روز چهارم حضرت ائمه اطهار و در روز پنجم حضرت امام حسین و در روز ششم
 ماه این ماه است که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

مصنوعان

ادعای صلوات این صلوات است بلا لحاظ که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است
 و در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

مجلسی که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

در آستانه مالک آن خزان حقین صیحه تحریر ۱۰۱ و کلام ۱۲۹۷

هر چند از ظاهر ادوات و در صورت نماز و در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است
 شش ماه از این ماه است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است
 هر چه در صلوات است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است
 در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است
 در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است که در وقت که در روز نهم است

بسم الله لا اله الا الله در اینک فرصت راه این اندوخته طهرانی اهل اوقاف اهل فقه اهل علم را در راه دور و نزدیک
 همه از در شکوه و بسبب ناله توت در دست درین اندوخته و غیره میگویند که توت است صانع حکمت است پس این که در آن نوشته
 والا برید من له دولة الامم عروره
 که در این صانع است که در آن صانع
 وقت ده فاند که در فقه که در آن صانع
 که در آن صانع است که در آن صانع

صانع توت بر این صانع در آن نیست صانع توت است صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

که این که است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است
 که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است که در آن صانع توت است

کرکری استخوان چنانچه خاقان بر این کجاست
 و از آن با بجه بر حضرت در این حالت
 یعنی بطلان در مقامی که در اولین
 بیشتر از این است که در وقت
 در این با بجه بر حضرت در این حالت
 یعنی بطلان در مقامی که در اولین
 بیشتر از این است که در وقت

در این با بجه بر حضرت در این حالت
 یعنی بطلان در مقامی که در اولین
 بیشتر از این است که در وقت

در این با بجه بر حضرت در این حالت
 یعنی بطلان در مقامی که در اولین
 بیشتر از این است که در وقت

در وقت که در این حالت
 در وقت که در این حالت

در وقت که در این حالت

در وقت که در این حالت
 در وقت که در این حالت

در وقت که در این حالت
 در وقت که در این حالت

در وقت که در این حالت
 در وقت که در این حالت

در وقت که در این حالت
 در وقت که در این حالت

قدمه ص ۱۱۱ ز یادنامه شماره ۱۱۱ کاوه در روز حرکت از مشهد شش ماه و در روز انقضا فراموش شده در روز ۲۲۲
در القعه اکرام سلامه لرنگ من کل اهرام

۲۲	در شرح ۱۲۹۷	۲۳	۲۴	۲۵	۲۹	عمر در شرح لغت
۱۸	الف	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳
۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰

جدول ذکر کبر از آيات هفت هفتاد و پنج تا آخر در شرح ميرنده در روز و بر با طيبان در وقت نماز ۱۰۰
من کل الحفظ

کتابه
فصلت برع موعرا
نصف
مسطرد
پهله
بريان

تاریخ ۱۳۹۷
مجلس ۱
مجلس ۲
مجلس ۳
مجلس ۴
مجلس ۵
مجلس ۶
مجلس ۷
مجلس ۸
مجلس ۹
مجلس ۱۰
مجلس ۱۱
مجلس ۱۲
مجلس ۱۳
مجلس ۱۴
مجلس ۱۵
مجلس ۱۶
مجلس ۱۷
مجلس ۱۸
مجلس ۱۹
مجلس ۲۰



صادر و برای آنستند و لذا از حالت مسافر فرزند استند
 استحضار حاصل کردیم که نسبت به تجارت و مصالح
 منافع و مصلحت منافع را در هر دو مبنی که در این نسبت
 تمیز داده در جمیع معانی و در دفع منافع است که از مسافرت
 حاصل میشوند استقامت لازم را برای اول و دومین
 واردین ممالک خارج و در اول دوست بخوابد و خصوصاً
 کافی بمرسانند نسبت به یک استقامت را در صورت
 مندرجه در عهدنا بجاته دوستی و تجارت آن
 دارد و ممالک در غایت خود از رعایای آن
 مطلق العنانی مصون و محروکس نماید که آن ممالک
 و نسبت باطل عمل مکره وارد و در ممالک محرم که از آن

بیمه بجان و تنگه

چون برای دولت لازم است که رعایا و تبعه خود را که
 بعنوان تجارت و زیارت و سیاحت و مقاصد
 ممالک دولت بجزار و سپه مسافرت میمانند سرپرستی
 حمایت نماید و آنرا با قضا کی شرايط عهدنا بجات
 منقذ و از حقوق مستوره توسط سفر او مامورین خود بهره یابند

کسر فطری
 قنیه بزرگ اصوات
 در سینه فطری

در حق اشخاصیکه در داخل ممالک مسافرت داشته باشند
 وزارت پستی و تلگراف باید از تاریخ اعلام این
 قواعده کلی مأمورین و داخله بخارج باشد. ولست علیه اجرا
 احکام و مقررات متذکره را بر عهده خود واجب شمرده
 در صورت تکالیف خود را مأمور و تشویقات آئینه بدو
 فصل دوم عموم مأمورین دولت علیه از احکام و قواعد
 اعلامیه قبل از وقت استحضار حال کرده و رفتار خود را
 مطابق احکام مذکور و داشته خود را در معرض تنبیهات
 مقرر در این وادوالا مأمورین دولت در برابر مجبور
 از اسباب برای قواعدی که بر عهده ایشان گذار است
 خواهند بود فصل ششم دولت علیه بر قراردادی که کرده را

در حق اشخاصیکه در داخل ممالک مسافرت داشته باشند
 وزارت پستی و تلگراف باید از تاریخ اعلام این
 قواعده کلی مأمورین و داخله بخارج باشد. ولست علیه اجرا
 احکام و مقررات متذکره را بر عهده خود واجب شمرده
 در صورت تکالیف خود را مأمور و تشویقات آئینه بدو
 فصل دوم عموم مأمورین دولت علیه از احکام و قواعد
 اعلامیه قبل از وقت استحضار حال کرده و رفتار خود را
 مطابق احکام مذکور و داشته خود را در معرض تنبیهات
 مقرر در این وادوالا مأمورین دولت در برابر مجبور
 از اسباب برای قواعدی که بر عهده ایشان گذار است
 خواهند بود فصل ششم دولت علیه بر قراردادی که کرده را

و باید در مراجعت بمباشت برین مکره رود و تسلیم شود
 و ائمه نایبست مزبور به برنده مهاشرین است
 که از روی مثبت و قاطع خود مان بخت خزانة مخانیس
 وزارت امور خارجه طالع صحیح بدیند تا معلوم شود که
 از دوازده کلان مکره که امم را جمع است از آن سرکه کرده اند
 و چه از سرحدات دیگر برکشند و چه در نظایر آنند
 فصل ششم ماهورین دولت علیه هر یک از این
 دولت را که بدون مکره در خارج سرخ نامند
 که موحد مکره مرورا و از یک سال متجاوشت با
 مجبور با عادت کرده و از اقرب سرحدات
 علیه تسلیم کار گذاران دولت نماید که آنها را این

تعیین خواهد شد و در دست خزانة مخنه بعضی برای سرشته
 و نظم این عمل بپشت از خواهد شد که کتابه و سوال و جواب
 کل این ماهورین با او باشد و تحقیص است و تمام اعمال
 نسبت سرین مزبور تعیین میکند و بدو صلاح و
 فساد رفتار آنها و بر کس که تکلفی بر نموده اوست
 گرفته است راجع بدست خزانة مزبور خواهد بود
 فصل ششم کل مکرها که در داخل و خارج است و بعضی
 دولت داده میشود و در اولطلب الحکم مخصوص در آن
 بطرز و نشان مخصوصی است و بهر یک از نامورین داده
 شد بهر شک که از روی قوا عقدت تره تیرودین تسلیم
 شود فصل ششم موحد مکرهای مرور تا یکسال است

که بشکری بکسی بدینست که اینک بشکری که ما می بود و در دست
 آنها را اجازت مخصوص خود امضا نمایند و نگاشته
 آنها از بر بندگی و یکسایجی بر سوم بگرد و صورت است و در
 و اسامی آنها را ماه به ماه بنویسند در خانة مخصوص وزارت
 امور چهار الفا و دوازده فصل و هم ما مورد دولت در
 از امر اجابت و استقامات خود بکار می ما و این خواهد
 بود که از بشکری که در اندکان و هستی که آنها را از او است
 میدهد یا از کسی که بعد از انقضای مدت است که بخود
 بصدد و مراجعت یا تحصیل بشکری که جدید از او بخود
 بر نیامده باشد نفعی سه مساوی قیمت بشکری را
 دریافت نماید و بمصارفش نظر این کار بر طبق

مالوفت خودشان مراجعت به بند و نسبت بانها ایراد
 هیچ نوع خسارت و اذیت از احدی از ما مورین جان نخواهد
 بود فقط همان مراجعت و ادانت و پس بپستنا می قاعده
 فصل و هم غسل نهم غیر از ما مورین خاک دولت بهینه
 رو کسیه که در اینجا کسی چون بشکری بنویسند و اندامد و شد
 نماید و سردین آن خاک است از دست برین بلیت ناچارند
 ما مورین کار پردازان دیگر بحال است تمام بد و سیله
 سخنی که باشد خود هستند که در که رعایای بند دولت
 علیه بدون بشکری از اقامت و کشت و گذار در مملکت
 خارج ممنوع و با خد و تحصیل بشکری که در دولت قیمه بشکری
 خود مجبور باشند و آنها از خود خست یا آن سخن است

بنای سازفت بر تاج و کشته باشد تا هم و با برین
 در صورت اظهار و خواستش مویرین مذکره سبب است
 منع شدید از نوشتن آنها نموده اگر لازم دیدند بعضی را
 مراجعت بطلبند اما گرن خودشان بپرسند هیچ کس حق
 و کاری نماند و آنرا تحمل چنین آدمها بجای خود
 فصل سیزدهم بر تفتیش و آدم ممنوع الکناز است
 که نامویرین دولت علیه از خارج روانند و کنایه است
 نمایند حکام و بیایکسین سر خدیو دولت علیه
 آنها را تحویل کرده که کافی را که احوالشان بخیر است
 بیی لازم باشد بجای و مکان خودشان بر
 یا خود بهمانی و یا درست بدست حکام و قضا از آنکه

که صلاح و اندر سازند فصل یازدهم حکام و کار گذاران دولت
 علیه نظایر لازم و واجب خودشان خواهند داشت
 که با مویرین مذکره متوجهین سر خدیوات ممالک محروسه
 بر نوع تقویست و اما در لازم را که یکبار نظام خدمت
 خود را بپوشانند برای عمل آوردند در صورت ظهور کتایب
 و احوال از جانب سبب حکام سر خدیو در یکی از سوا و
 بطنم از مریز بعد از تحقیق تنبیهات آتیه در حق آنها از
 جانب دولت علیه جاری خواهد شد فصل چهاردهم
 غیر از صرف نفع تا جو زوایر و کسب و کسایک حال حکام
 مخصوصه دولت بکشد اصدای اذن جنس بر تاج از
 سر خدیوات بخوابد داشت کسب سوا ای سلاکت بزود

داریندگان و درین مده کاروان سازیدگان شکره بفرمایند
 فصل شانزدهم امورین آیه بایده روزنامه جو و شک
 و ثبت اسامی مسافران را از وارد و وصا در نمودن
 بدستی و صحت تمام دفعین فرستید یکدیگر و اوراق آن
 و خاندان منته و امضا می آید میان مشربان و آیت
 نوشته در آخر هر ماه بدست سرخان وزارت امور
 که مخصوص سررشته این عمل برقرار است اینست
 خود صحت است آیت را بنامند اگر در فرستند
 مزبور که نامی و تا حقیق شود و یا خلا فی در صحت
 بروز نماید نسبت به است آیه در حق آنها عمل خواهد
 فصل مقدم حکام و لایاست و کار گذاران آیت

آن بجان در نیست بلکه کرده بدست سرخان مخصوص فرست
 امور خارج ابلاغ نماید و الا در خود مواضده آیه خواهد
 بود و هیچ وقت سران آن مسافران بجایج داد نخواهد
 شد و فصل چهاردهم گرفتن وجه بآسمان در می شب
 در جمع مواد متعلقه با هر شکره سوا می بریزد و در بوی
 اعلی آن مخصوص می نمایند استلام آن منتشر شده نیست
 اصدای آن را داد و در جبهه وی از اجابت اگر بوی
 عنوان مزبور از کسی بگیرد و بقیه بیست منظره آن گرفتار
 خواهد شد قسمس این در هم شکره تنگامک و قلم خورد
 و یا در این از شکرهای دارالطیب ساه دولتی در دست
 هر یک از مسافران دیده شود نسبت به است آیه در حق

در آیه

مذکور و اورا بجهت و اگر از استیجاب که بیست بیاید از رئیس
تجار آن بلد نوشته شده است تا باشد برای همیشه بر مذکور
اما امالی دباست و قرا در نمایای پست بنظر و ندارد
که نوشته اصدی را در دست داشته باشد چه از روزم
مذکور تا یک در سرحدات دولت علیه واده میشود بای
نامورین دولت بنیاد و کتیبه خواهد رسید مگر در
آنجا ما سورا ندولت مقیم بوده باشد هم در بار
دولت تجابه سایر چون سبق بیابانه سالان
و همچنین رضای نامورین نیندولت علیه که در
دارند در مذکور تا بیخه جانسین لزومی نخواهد داشت
فصل هشتم در تفریک مذکور بعلام و اوصاف آن

برآمدند و بسبب خواهند داشت که احکام وزارت
امور خا جبرایا پیشیرین مذکور و نوشته حاجات آنها را
بوزارت امور خارجه بدون تاخیر و تراخی ابلاغ نمایند
اگر تحقیقا اجمالی در این کار از جانب کلی از آنها واقع
شده باشد میتواند از مقتضای آن آنها بشرحی که معین است
خواهد شد فصل نهم کسانیکه از اقامه سفر خارج از
ممالک محروسه دارند از دود و صنف خارج بخواهند
بود یا نکر دیوان است یا از تجارت کسبه و تجارت
نکر سیساید از خاکم آنولایت یا رئیس خود سینه
بیا شمر کرده آن سسر صد که اراده خروج دارد بگوید
تا پیشتر مذکور به نوشته حاکم یا رئیس او مطلق شده
مملک

بر مگره که بجای سید بنوشت جداگان از حاکم شریع آن
 بلد در تصدیق قهرام سا فرود دستت مباحث باش کرده
 آخر سال تسلیم کارگذاران دیوان نماید و همچنین آنجا
 از دست خزانة مخصوصه وزارت امور خارجه از
 وقت تخصیص تکمیل مگره برای مسافرت خود یکی از مگره
 خارج نموده باشد مباحثین مرصداست با
 من الوجوده متعخص حسین ایشان شوند و فصل
 قیمت مگره که تبره درین واده میشود و بلا شایسته
 و با نصد و نیار ریال دیوان است بجهت خارجه که
 دول مستبوعه خودشان و اول مرصداست و
 مخرومه میشود مثل بجهت دولتت روس موافق قرار داد

مخصوصه و اوله خود اهدا شده و نشانی شوهر دار و در
 کار که بعضی بجهت شوهران و یک انان این بجا مرصداست
 زیارت و نیز برای دیدن اقوام خودشان بجا مرصداست
 مگره لازم خود اینده و است لیکن بیخ زین شیوه
 و بعضی من بجهت سرباران از خروج از خاک دولت علیه
 سخا اینده و اول فصل بیست و یکم قهر او پیاکان روان
 از و اوله روز مگره بکل معافند خواه مندر بود
 بدون مگره که منسوبت خوانند از سر حد بجا کنند
 هزار صد و مگره بجای نابجا شکر مگره که نشانی اوله
 خواهد است که برای ولایت خرد بقهرای از و اوله
 و اگر قهرای از و اوله از سر نظر صلا و به شکر مگره برای

شکره

که از آن اظهار کرده تواند - برای آنها فرستاده شود
 و در سرگزشته ها - نه ابتداء از اول حال - پسند
 سخاوتی نماند - با ندم فراسامی را که کرده صورت
 صحیح جدا - نکند فرخنده - بعد فرستاده و فصل پنجم
 اشخاص مجبول الحال که افاسیب آنها یکی - دولت
 محقق و ثابت نیست - در دادن شکر کرده بود - یا همند
 آن قبیله از عربی آزان نسبت - چون دولت
 و مذکره - نسبت - میان دو امضا - جز
 آنها داده بود - نسبت - فصل پنجم
 که بدون مذکره - دولت - قبول خود - و از آن
 دولت شود کار که از آن دولت - قیام -

اولیا - در شمس علیه با سرنا رسته - آن دولت نوشته
 دولت - در روز - که از طرفین - نسبت - با دست - که در پای
 خود - از این امر صد است - با مضمای - مای مذکره
 ایندوات - رسانیده یکی از دست - و حسابی - مردم
 امضا - از ایندوات - فصل پنجم - تیم - بعد بر دولتی که در اینجا
 دادون مذکره - با مضمای - در غایب آن دولت - معمول
 نبود - باشد - باید که - آینده - دولت - را از سایرین
 مذکره - سر - آید - نسبت - بگیرد - مثل - بعد - دول - کامله - الود
 در ادای رسوم - مذکره - نسبت - از ناید - فصل - پنجم - و چهار
 مایورین - دولت - علیه - اسامی - رعایای - متوفیقین - و مجاور
 دولت - علیه - را - به - نسبت - خاص - مخصوص - نسبت - است - مای

خواهد بود اگر موبنا در صورتی که کسی شک نیست بدین
 طرفی که در راه موقوف است در فصل اول که برود آنچه گفته
 میشود تا این که اگر هر یک از امورین خارج بود
 اسامی رسانای تو دولت علیه را که در محل اقامت است
 هست نسبت در میکنند بر این خبر شنیده تو مانده
 برگاه هم که از است از تقویت مامورین مذکره اجمل
 نمایند باینکه اگر مومنین مذکره اذن مسافرت نداده
 حکام مریز شده که شنیده بخواه تو مانده خواهند داد
 هرگاه که حکام از مانیان احکام وزارت امور خارجه
 بامورین مذکره رسانیدن به البامورین مذکره
 وزارت است مومنان در تناون باینکه بخواه تو مانده خواهند

صدیقی

چاپاری که در این مسیله آمده است همیشه کمزور خواهد
 غره نیمه ماه با کسب تراز با بود که اینک نمی فوتی بجا
 روی داده باشد اگر که بر انا مومنین خارج بجهت
 داشتند مذکره یا داشته است میرا عادت است داده
 بکلام سرصداست سخنان نماند و حکام در رسا این
 او بکلان خود که قضی قضی و زستادان بوزیر
 خارجه غفلت نمایند صد تو مانده خواهد
 اگر کسی مذکره مجبول یا محکوم که در گذشته باشد
 مذکره صورت را بجا که آنها را نماید حکم باین
 یا بجهت غرضی او را بکنت بیکسند و بخواه تو مانده
 مامورین مذکره هرگاه که مجبول بجهت نیست

کدام خواهد شد فرمود تا موردی دولتت بنامه در کمال

فنا خواهد که کسی را که موردی که از آن است به ما برسد

اصلش که به پیشت به ما باشد و در تندی و کمال

بعد و سر آمدیم همان جوانی و داد و در سر پیشت

اجمال در مرد و جسته این کمال را در این پیشت و در

لیکن این حکم از برای شما خاص متوسطه اعمال و همانند

و اگر ما مورین دولت غلبه در کمال است خارج از آن

اعادت از آنکه در مدار کند کمال است پس کسی که

پس میدهند و در مرتبه اول موردی میشوند و در مرتبه

ده تومان خواهند داد اگر ما موردی خواهد بود

به تین ستان وقت و وقت به ما که از او دیده شد

با از دولت متعلق به اشتراک است و خواهند کرد

سختی بسیار است

ما مورین که کرده گاه زیاد از وقت است که از دولت

مورین است و اگر کسی که ندوه تا بل وجه ما جزو این خواهد

ما مورین که کرده بود است روزنامه خود را هر ماه با ما

بوزار است امور تا در به نظر شد و در اجمال تا چند چنان خواهند

ما مورین که کرده بود است آن تقصیر ما ممنوع الی ما هم

رشته کرده که در به جهت پیشاه تو همان خواهد شد و او

انکه مورین و اول شده و مورین که بسیار است خواهد شد است

در اعادت که تا آن سختی ما است تا ابانکام دیگر و از آن

که با تقصیر وقت و حالت شش کمال از آن دیوان

بسته در این

موضوع

و

معاذ الله من ان يتركهم
معاذ الله من ان يتركهم
معاذ الله من ان يتركهم

خواهند داد و سازنده نینه بیست و پنج تومان خواهد داد و
هر کسی که بخواهد که در دست داشته باشد علاوه بر اعانت
ده تومان خواهد داد هرگاه کسی بزن بگذرد داده بر طبق
پول نمای هر چه داشته ده سالی خواهد داد و آمویرین
بگذرد هرگز از گذرهای بنایان چینی نمی رفتن بمانند و ده تومان
خواهند داد هرگاه کسی بزن بشود هر را و یا شوهر را
لی از این شوهر شش و شصت و نعلت از سر خود دولت علیه
خارج نماید علان و بر اعانت پنجاه تومان خواهد داد
آمویرین تا هر چه هرگاه کسی را که بگذرد ندارد یا بگذرد محموله
دارد و مالک نیست پنجاه تومان خواهد داد

هیچ ایوبی بر این در حق آمویرین قرار دهد و آمویرین بگذرد

در عیال

در عیالی دولت بینه بعد از ثبوت جرم در مرتبه اول
سلبی است که تعیین شده و در مرتبه ثانی ضعف است
باینکه که ده تومان بیست و پنج تومان و پنجاه تومان
خواهد بود در مرتبه ثالثه غل و سرکین در حق بینه در دست
در مرتبه چهارم جرمی است هر چه بگذرد شود همان بگذرد
خواهد بود مگر اینکه بگذرد از آن بجهت است که در مرتبه اول
بگذرد شود و نوقت بینه با امر بینه
افند حسن تا بوزن آن بینه در
فداه آت